

# بررسی تطبیقی خلافت در فقه سیاسی اهل سنت با نظریه ولایت فقیه از نگاه شیعه

نویسنده: دکتر خالد زهری

محقق و پژوهشگر مغربی

مترجمان: حامد جمالی

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی تهران

hamedjamali.a@gmail.com

محسن حاجی زاده

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی تهران



## یادداشت مترجم

نوشتار حاضر، ترجمه مقاله «الخلافة و ولاية الفقيه بين الاجتهاد و التقليد» نوشته خالد زهری (۱) می‌باشد که متن عربی آن در کتاب «مجموعه مقالات همایش بین‌المللی اجتهاد در دوره معاصر» توسط دانشگاه مذاهب اسلامی تهران - در دی ماه ۱۳۸۷ - به چاپ رسیده است. در این مقاله به بررسی ولایت فقیه از نظر شیعه و خلافت از نگاه اهل سنت، پرداخته شده است. خلافت و امامت، اداره امور دین و دنیای مردم در جهت مصالح شرعی و در واقع جانشینی صاحب شریعت در حراست دین و دنیا است. با کمی دقت و تأمل در آیات روشن می‌شود که ولایت فقیه در حقیقت استمرار حرکت انبیا و ائمه (ع) است؛ زیرا مقصود اصلی از بعثت انبیا الهی، رعایت مصالح دینی و دنیوی مردم از جمله انجام صحیح معاملات و نکاح و اجرای صحیح حدود و قصاص است. وجود یک مدبر و پیشوا در عالم ضروری است، تا اینکه شر و ضرری را که به مردم می‌رسد، دفع کند و حتی بالاتر اینکه؛ هر یک از افراد را به شغل و حرفه‌ای برساند که استعداد آن را دارند. در این نوشتار بیان شده است که نظریه ولایت فقیه و نظریه خلافت در واقع یک چیز هستند؛ چراکه مفهوم هردو یکی است و هردو شروط و وظایفی مثل هم را برای ولی فقیه، بیان می‌کنند و پیروی از آن مستلزم حاصل شدن همین شروط است. خلافت در مذهب شیعه معمول و رایج است، همان‌طور که ولایت فقیه در تفکر سیاسی و فقهی اهل سنت پذیرفته شده و این نشانه فقه پویا و زنده اسلام است.

## مقدمه

انگیزه نگارنده از طرح بحث خلافت از نگاه اهل سنت و شیعه، برداشت نادرستی است که هریک از مذاهب یاد شده از موضوع خلافت دارند. شیعیان شام خلافت را آن طور که اهل سنت به آن اعتقاد دارند و آن را تبیین می‌کنند، نمی‌پذیرند؛ زیرا خلافت در ذهن شیعه، سرکوبی، استبداد و تعصب را تداعی می‌کند. کتاب «اهل البیت القیادة الربانیة» اثر محمد جواد بیه خوبی بازتاب همین نگاه در میان شیعیان می‌باشد.

از طرف دیگر نیز مشاهده می‌کنیم که اهل سنت مسئله ولایت فقیه را نمی‌پذیرند، تا جایی که بسیاری از اهل سنت گمان کرده‌اند، ولایت فقیه عقیده خاص رافضیهای متعصب است و خاستگاه مذهبی استبدادآمیزی دارد. اهل سنت پیروان ولایت فقیه را متهم کرده‌اند به اینکه اینها به اصل شوری و مردم‌سالاری که به عنوان یکی از اصول حکومت‌های اسلامی به آن دستور داده شده است، عمل نمی‌کنند و ولایت فقیه را فریب و حیل‌های می‌دانند که انقلاب اسلامی ایران آن را برای گسترش نفوذ خود در جهان اسلام، پایه‌گذاری کرده و قبل از این سابقه‌ای در میراث فقهی و سیاسی شیعه<sup>۱</sup> نداشته است. آنان نمی‌پذیرند که ولایت فقیه چهارچوبی ضابطه‌مند برای فرایند اجتهاد باشد.

پاسخ اجمالی به این دیدگاه این است که ولایت فقیه که در فقه شیعه مطرح است، در درون خلافت نهفته است و بلکه مترادف آن است، چنان که در ادامه بحث به این موضوع خواهیم پرداخت. این مطالب که گروهی از اهل سنت گمان کرده‌اند که ولایت فقیه فریبی است که انقلاب اسلامی ایران آن را بنیان‌گذاری کرده است، نیز قابل قبول نیست؛ چرا که ولایت فقیه از نظریه‌های فقهای متقدم شیعه است و حرف جدیدی نیست، چنان که محمد بن مکی<sup>۲</sup> معروف به شهید اول (د ۷۸۶ق) (۲) و فاضل مقداد و سیوری (د ۸۲۶ق) از آن یاد کرده‌اند. (۳)

فاضل مقداد در کتاب خود می‌نویسد: فقها نایبان امام وارد در امور دین و دنیا هستند و همان طور که نیابت در امور دین هست، در امور دنیوی هم هست. مسئله ولایت فقیه از نگاه شیعه استمرار و ادامه باور ائمه است. در این باره، دو روایت صحیح

نیز آمده است:

روایت اول از امام صادق (ع) نقل شده است. ایشان می‌فرماید: هریک از فقها که نگهدارنده نفس، حافظ دین، مخالف هوی و مطیع امر مولای خود باشند، بر عموم مردم است که از وی تقلید کنند.<sup>۵</sup>

روایت دوم از امام زمان (عج) نقل شده است. ایشان می‌فرماید: در حوادثی که به وقوع می‌پیوندد، به روایان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم.<sup>۶</sup> (از این مقدمه که بگذریم، پیش از ورود به بحث لازم است تعریف و مفهوم دقیقی از خلافت و ولایت فقیه ارائه کنیم).

## مفهوم خلافت

واژه خلافت از «خ.ل.ف» گرفته شده و جمع آن خلائف و خلفا<sup>۷</sup> و به معنای جانشین است. چنانچه این معنا در قرآن کریم نیز آمده، آنجا که فرموده است: «أَخْلَفْتَنِي فِي قَوْمِي».<sup>۸</sup> ابن عربی معافری نیز خلافت را به معنای «قیام الشیء مقام الشیء» (۴) به کار برده است.

چنان که معلوم است، بین دو مفهوم لغوی و اصطلاحی خلافت رابطه عموم و خصوص برقرار است؛ چرا که خلافت در اصطلاح عبارت از جانشین شخص دیگری شدن با شروط و هدف و محدوده مشخصی است.

این خلدون نیز عبارتی نزدیک به همین مضمون دارد و می‌گوید: خلافت واداشتن عموم بر مقتضای نظر شرعی در مصالح آن جهان و این جهان مردم است که باز به مصالح آن جهان بازمی‌گردد؛ زیرا کلیه مسائل دنیوی در نظر شارع به اعتبار مصالح آخرت سنجیده می‌شود. بنابراین خلافت در حقیقت جانشینی از صاحب شریعت به منظور نگهداری دین و سیاست امور دنیوی وابسته به دین است.<sup>۹</sup>

خلافت و امامت، اداره همه مردم است در جهت مصالح شرعی و به اقتضای نظر شرع در تأمین سعادت دنیوی و اخروی که تمام مصالح دنیایی، تابعی از ارزشهای آخرتی باشد و در واقع جانشینی صاحب شریعت در حراست دین و سیاست دنیاست.

ابن عربی نیز در تعریفی مختصر اما جامع و وافی گفته است که خلافت «الحکم لله» یعنی حکومت کردن برای خداست.<sup>۱۰</sup>

بنابراین از آنچه گفتیم، معلوم می‌شود که خلیفه از آن جهت

۱- المؤامرة علی الکعبه من القرامطه الی الخمينی، عبدالمنعم نمر، قاهره، مکتبة التراث الاسلامیة، صص ۱۶۱-۱۷۵؛ عقاید الشیعه فی المیزان، محمد کامل هاشمی، صص ۲۶-۳۵؛ الخمينی بین النطرف والاعتدال، عبدالله محمد غریب، مطبعة النجاح الجديدة؛ دارالبيضاء، ص ۴۵.

۲- من اجل الاسلام، محمدحسین فضل الله، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م، ص ۴۱.

۳- التافع یوم الحشور فی شرح الباب الحادی عشر للعلامة حلی، فاضل مقداد سیوری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۸م، ص ۲۴۰.

۴- شیعه امامیه معتقدند که امام دوازدهم دو غیبت داشته‌اند: یکی غیبت صغری که از سال ۲۶۰ق تا سال ۳۲۹ق طول کشید و دیگری غیبت کبری که از سال ۳۲۹ق شروع شده و در آخرالزمان ظهور می‌کند و زمین را بعد از اینکه از ظلم و ستم بر شده باشد، بر از عدل و داد می‌کند.

۵- تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، حر عاملی، بیروت، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م، ج ۲۷، ص ۱۳۱، ح ۳۳۴۰۱.

۶- همان، ج ۲۷، ص ۱۴۰، ح ۳۳۴۲۴.

۷- مختار الصحاح، محمد رازی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م، ص ۱۸۶.

۸- اعراف، ۱۴۲ (یعنی او را در قوم من جانشین گردان).

۹- المقدمه، ابن خلدون، دارالفکر، ص ۱۹۱.

۱۰- احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۶۴۱.





خلیفه نامیده می‌شود که جانشین رسول خدا در امت اوست؛ پس جایز است گفته شود ای خلیفه رسول خدا؛ اما به طور مطلق خلیفه گفته می‌شود و هر کجا خلیفه به تنهایی آمد، منظور خلیفه رسول خداست.<sup>۱۱</sup>

ابن خلدون می‌گوید: وجه تسمیه خلیفه آن است که صاحب خلافت در میان مردم، جانشین پیامبر می‌شود و از این رو، وی را خلیفه رسول خدا می‌خوانند (اما به طور مطلق؛ خلیفه گفته می‌شود).<sup>۱۲</sup>

عبدالله بن نعمه می‌گوید: خلیفه کسی است که جمیع مقامات دینی و غیردینی رسول خدا(ص) را بر عهده می‌گیرد.<sup>۱۳</sup>

خلاصه اینکه خلیفه به معنای فرمانروا و برترین پادشاه و حاکم است.<sup>۱۴</sup>

### رابطه امامت و خلافت

از نگاه محمدحسین فضل الله در واقع هیچ فرقی بین خلافت و امامت نیست، اما از جهت تئوری و نظری، بین امامت و خلافت اختلاف نظر است؛ چرا که خلافت در مذهب سنی و امامت در مذهب شیعه مطرح می‌شود.<sup>۱۵</sup>

این نظر پذیرفته نیست و خلافت و امامت هم از جهت نظری و هم از جهت عملی مترادفند. چنان که ابن خلدون در مقدمه خود این مطلب را تأکید کرده است<sup>۱۶</sup> و صاحب نظران فقه سیاسی اسلام نیز در کتابهایشان خلافت و امامت را مترادف قلمداد کرده‌اند.<sup>۱۷</sup>

امام علی(ع) نیز این دو اصطلاح را در نهج البلاغه مترادف به کار می‌برد؛ چنان که در یک جا اصطلاح خلافت را به کار برده و فرموده است: «والله ما كانت لی فی الخلافه رغبه و لا فی الولایه اربه و لکنکم دعوتونی الیها و حملتونی علیها(۵)»<sup>۱۸</sup> و در جای دیگر اصطلاح امامت را به کار برده و فرموده است: «ولعمری لان کانت الامامه لا تتعقد حتی یحضرها عامه الناس فمالی ذلک سبیل ولکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها لیس للشافه ان یرجع و لا للغائب ان یختار(۶)».<sup>۱۹</sup>

بنابراین سلطان،<sup>۲۰</sup> خلیفه و امام به یک معنی هستند. به این سه اصطلاح، یک اصطلاح دیگر را که نزد شیعه معروف است - ولایت فقیه - اضافه می‌کنیم و در صفحات بعد به آن خواهیم پرداخت.<sup>۲۱</sup>

بنابراین اصطلاحاتی که ذکر کردیم، تقریباً به یک معنی هستند. در این نوشتار هر جا این اصطلاحات را به کار بردیم، منظورمان یک مفهوم یعنی پیشواست.<sup>۲۲</sup>

خلیفه ملزم است که ولایتها و منصبها را به کسانی که شایستگی آن را دارند، واگذار کند که این مانند نظام مرجعیت در فقه جعفری است.<sup>۲۳</sup>

### تعریف ولایت فقیه

در مختار الصحاح آمده است: «تولی العمل» یعنی به عهده گرفتن چیزی و «الولی» ضد «عدو» به معنای دوستی است. هرکس امر شخص دیگری را به عهده بگیرد، «ولی» آن شخص محسوب می‌شود. «الموالاة» به معنای ضد دشمنی و «الولایه» با کسر واو به معنای سلطان و فرمانروا و «الولایه» با فتحه واو به معنای یاری کردن است(۷).<sup>۲۴</sup>

«الفقیه» برگرفته شده از واژه «الفقه» به معنای فهم و علم و ادراک است، اما در اینجا منظور فهم احکام شریعت است و کسی که این علم را دارد، فقیه نامیده می‌شود.<sup>۲۵</sup>

از ترکیب این دو واژه، معلوم می‌شود که ولی فقیه، شخص فقیهی است که عهده‌دار اعمال مناسب مشخصی می‌شود. به ولی فقیه، اصطلاحاً «نایب امام»،<sup>۲۶</sup> مرجع دینی و امام هم اطلاق می‌شود. در اصطلاح ولی فقیه عبارت است از کسی که به وسیله تلاش و کوشش بسیار و تحمل رنج و سختی فراوان دارای درک به روز (مشابه با زمان) فراگیر و پویایی از اسلام و منابع آن و همچنین تهذیب نفس شود و دارای ملکه و قدرتی شود که بتواند به تمام

۲۰- امام علی(ع)، اصطلاح سلطان را به معنی خلیفه و امام به کار برده، چنان که فرموده است: خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیریها برای به دست آوردن قدرت و حکومت دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمینهای تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستمدیده‌ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجرا گردد (همان، ج ۲، ص ۱۹).

۲۱- اصطلاحات حاکم و ملک و ولی امر هم به همین معنا هستند.

۲۲- این را هم اشاره کنیم که ولایت به معنی خاص بر حسب اعتقاد شیعه امامیه، به معنی امامت ائمه دوازده گانه معصوم است، اما به معنی عام به معنای مذکور است.

۲۳- السیاسة الشرعیة فی اصلاح الراعی والرعیة، ابن تیمیة، تحقیق: ابویعلی قویسنی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۸م، صص ۱۳-۱۶؛ المقدمه، ص ۲۲۵.

۲۴- مختار الصحاح، صص ۷۳۶ و ۷۳۷.

۲۵- همان، ص ۵۰۹.

۲۶- عقاید الامامیه، محمدرضا مظفر، بیروت، دارالصفوه، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۲م، صص ۵۸ و ۵۹.

۱۱- الاحکام السلطانیة و الولایات الدینیة، ماوردی، تعلیق: خالد عبداللطیف، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م، ص ۵۰.

۱۲- المقدمه، ص ۱۹۱.

۱۳- روح التشیع، بیروت، دارالفکر اللبنانی، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م، ص ۱۸۰.

۱۴- مختار الصحاح، ص ۱۸۶.

۱۵- الحركة الاسلامیة ... هموم و قضایا، بیروت، دارالملاک، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۱م، ص ۳۰۹.

۱۶- المقدمه، ص ۱۸۱.

۱۷- به عنوان مثال رک: سلوک الممالک فی تدبیر الممالک، ابن ابی ربیع، تحقیق: ناجی تکریتی، بیروت، دارالاندلس، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

۱۸- نهج البلاغه، شریف رضی، شرح: محمد عبده، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، مطبعة الاستقامة، ج ۲، ص ۲۱۰.

۱۹- همان، ج ۲، ص ۱۰۵.



شرایط مسائل جدید نیز احاطه یابد.<sup>۲۷</sup>

در مناطق شیعه‌نشین مخصوصاً ایران به کسی که به مقام مرجعیت رسیده باشد، لقب «آیت الله» اطلاق می‌شود.<sup>۲۸</sup> ولی فقیه در حکومتش محتاج به افرادی است که تکیه‌گاه و پشتیبان او در اجتهاد، حکومت‌داری و سیاست باشند. این مجموعه نظام مرجعیت نامیده می‌شوند. خصوصیت مشترک این مجموعه این است که این افراد در چهارچوب دستورات و خط سیاسی و اجتماعی مرجعیت حکومت می‌کنند. به عبارت دیگر نظام مرجعیت دربر دارنده مجموعه‌ای از کارگزاران در حوزه فعالیت‌های مختلف اجتماعی و سیاسی است که همه در چهارچوب دستورات مرجع اصلی - که بر کرسی مرجعیت و حاکمیت تکیه زده - فعالیت می‌کنند.<sup>۲۹</sup>

پس از بیان این مفاهیم اکنون لازم است به مقایسه نظریه خلافت در نظر اهل سنت و نظریه ولایت فقیه در مذهب شیعه بپردازیم و بررسی کنیم که آیا این دو مفهوم یکی هستند یا خیر؟

### بررسی و مقایسه بین دو نظریه

با توجه به تعاریف بیان شده برای ما روشن می‌شود که اهل سنت نظریه خلافت را اساس حکومت اسلامی می‌دانند؛ همان‌طور که شیعه نظریه ولایت فقیه را اساس حکومت اسلامی می‌داند. در حقیقت این دو نظریه مساویند و فرقی بین آن دو نیست؛ با این تفاوت که ولی فقیه جانشین امام معصوم (ع) است، اما خلیفه جانشین پیامبر (ص) است. بنابراین می‌توان مسئله را به شیوه منطقی زیر بیان کرد:

الف) شیعه می‌گوید: فقیه نایب امام معصوم است (مقدمه اول).  
ب) امام هم نایب پیامبر (ص) است (مقدمه دوم).  
از این دو مقدمه نتیجه می‌شود که فقیه نایب پیامبر (ص) است. این نتیجه با آنچه اهل سنت به آن معتقدند، یکسان است؛ اگرچه روش به دست آوردن این نتیجه مختلف است.

برای تبیین بهتر سخن با مراجعه به نهج البلاغه درمی‌یابیم که امام علی (ع) در خطبه‌های مختلف ولایت را به معنی خلافت به کار برده است؛ از جمله در یکی از خطبه‌ها در صفین می‌فرماید: پس از ستایش پروردگار خداوند سبحان برای من بر شما به جهت سرپرستی حکومت (ولایت) حقی قرار داده است و برای شما

۲۷- الاسلام یقود الحیاة، محمدباقر صدر، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۱۰/ق / ۱۹۹۰، ص ۱۳۳.

۲۸- الشیعه فی ایران، علی شایب، تونس، مرکز الدراسات والبحوث والنشر، ۱۹۸۰، ص ۱۱۶، ایران من الثورة الدستورية حتى الثورة الإسلامية، طلال مجذوب، دار ابن رشد، ۱۹۸۰، ص ۳۴۳.

۲۹- «المرجعية الدينية عند الشيعة الامامية: جذورها التاريخية و مراحل قطورها»، محمدهادی اسدی، مجله النور، س ۳، ع ۱۸، ص ۶.

همانند حق من، حقی تعیین فرموده است.<sup>۳۰</sup> همچنین محمدباقر صدر هنگام تبیین ولایت فقیه در کتاب موسوم به «الاسلام یقود الحیاة» از ولایت فقیه به خلافت یاد کرده است. صاحب‌نظر دیگری نیز هردو را به یک چیز تعبیر کرده است.<sup>۳۱</sup>

از سوی دیگر واژه ولایت در میراث اهل سنت واژه‌ای آشناست، این تمییه هم به واژه ولایت تصریح کرده است و از ولایت بر پلیس، ولایت بر حکومت، ولایت بر مال و ولایت بر امور حسبه نام برده است.<sup>۳۲</sup>

این عربی نیز می‌گوید: برخی شافعیه‌ها، خواسته‌اند ولایت‌های شرعی را برشمارند و آن را به بیست نوع منحصر کرده‌اند: از جمله خلافت عامه، وزارت و ...<sup>۳۳</sup>

در فقه اهل سنت هم کتابهای بسیاری در موضوع ولایت فقیه و وظائف ولی فقیه تألیف شده است، اما عنوانی غیر از عنوان ولایت فقیه دارند. به عنوان مثال از کتب متقدمان می‌توان کتاب «معالم القرية فی احکام الحسبة» از ابن اخوه قرشی و کتاب «نهاية الرتبة فی طلب الحسبة» از ابن بسام محتسب، و کتابهای «الحسبة فی الإسلام أو وظيفة الحكومة الإسلامية» و «السیاسة الشرعية فی اصلاح الراعی و الرعية» از ابن تیمیه حنبلی و کتاب «التقسیم و التبيين فی حکم اموال المستغرقين من الظلمة و الغاصبين» از ابی ذکریا شبلی مالکی و کتاب «سلوک الممالک فی تدبیر الممالک» از ابن ابی ربیع و کتاب «التبر المسبوك فی نصیحة الملوك» از امام ابو حامد غزالی شافعی و کتاب «الاحکام السلطانية و الولايات الدينية» از ابی الحسن بغدادی ماوردی شافعی را نام برد.

### وجوب خلافت و ولایت فقیه

ابن حزم می‌گوید: بر اینکه امامت واجب است و چاره‌ای جز وجود امام نیست، اجماع وجود دارد به غیر از نجدات<sup>۳۴</sup> که با این مطلب موافق نیست.<sup>۳۵</sup>

ماوردی می‌گوید: امامت برای جانشینی پیامبر (ص) به منظور حفظ دین، تدبیر امور دنیوی و برپایی آن برای کسی که بتواند

۳۰- نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۲.

۳۱- الاسلام یقود الحیاة، صص ۱۱۵-۱۵۴.

۳۲- الحسبة فی الإسلام أو وظيفة الحكومة الإسلامية، ابن تیمیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲/ق / ۱۹۹۲، ص ۱۱.

۳۳- احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۴۶۲.

۳۴- نجدات گروهی از خوارجند که از نجدة بن عامر حنفی تبعیت کردند که یکی از یارانش او را در سال ۹۶ ق کشت و این در زمان عبدالملک بن مروان اموی بوده است (التبصیر فی الدین و تمیز الفرق الهاکین، ابومظفر اسفراینی، تعلیق: محمد زاهد بن حسن کوثری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸/ق / ۱۹۸۸، صص ۴۷ و ۴۸).

۳۵- مراتب الاجماع، ابن تیمیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ص ۱۲۴.



آن را در امت برپا کند وضع شده است، اما اَصَم این مطلب را نپذیرفته است.<sup>۳۶</sup>

این خلدون می‌گوید: نصب امام واجب است و وجوب آن در شرع به اجماع صحابه و تابعان ثابت شده است.<sup>۳۷</sup> امام غزالی این وجوب را با برهان عقلی ثابت کرده است. این برهان عقلی بر دو مقدمه استوار است: مقدمه اول: نظم و حکومت برای برپایی امر دین به طور قطع مورد نظر شارع است.

مقدمه دوم: این نظام و حکومت جز با وجود امامی که مردم از او اطاعت کنند، حاصل نمی‌شود.

از این دو مقدمه نتیجه می‌شود که نصب امام واجب است (۸).<sup>۳۸</sup> این ابی‌ربیع نیز یک برهان عقلی ارائه کرده و گفته است: وجود یک مدبر و پیشوا برای عالم ضروری است، تا اینکه شرّ و ضرری را که به بعضی از مردم می‌رسد، دفع کنند و حتی بالاتر اینکه هریک از افراد را به شغل و حرفه‌ای که استعداد آن را دارند، برساند و در این راه هیچ‌کس مانع او نشود. به وسیله این حکومت است که مردم به همدیگر اعتماد می‌کنند و از همدیگر حمایت می‌کنند و در زندگی به همدیگر کمک می‌کنند و در کارها پایدار و هدفمند هستند (۹).<sup>۳۹</sup>

تا اینجا مسئله ولایت فقیه و خلافت را از جهت عقلی بررسی نمودیم. هم‌اکنون به بررسی مسئله از حیث ادله نقلی می‌پردازیم. اهل سنت در این مورد به چند آیه استناد نموده‌اند:

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و پیامبر او و اولوالامر را اطاعت کنید.<sup>۴۰</sup>

۲. به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری بطلبند و پس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.<sup>۴۱</sup>

۳. ای داوود، ما تو را خلیفه و نماینده خود در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد.<sup>۴۲</sup>

کیفیت استدلال به این آیات این است که از شئون و وظایف پیامبر(ص) فقط نبوت نبوده، بلکه تشکیل حکومت نیز بوده است.<sup>۴۳</sup> خلیفه بعد از پیامبر نیز همین شئون را دارد، جز اینکه

۳۶- الاحکام السلطانیة، ص ۲۹.

۳۷- المقدمة، ص ۱۹۱.

۳۸- الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۸م، ص ۱۴۷.

۳۹- سلوک الممالک فی تدبیر الممالک، ص ۱۷۶.

۴۰- نساء، ۵۹.

۴۱- نساء، ۶۵.

۴۲- ص، ۲۶.

۴۳- به همین دلیل علمای اصول فقه تصریح کرده‌اند که شئون و مناصب رسول خدا(ص) سه چیز است: نبوت، امامت و فتوا دادن (التمهید فی تخریح الفروع علی الأصول، جمال‌الدین اسنوی، تحقیق: محمد حسن هیتو، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م، صص ۵۰۹ و ۵۱۰).

پیامبر نیست.

نصوص و روایات نیز این مطلب را تأیید می‌کنند؛ از جمله روایتی از پیامبر(ص) وارد شده که ایشان فرموده است: دانشمندان، وارث پیامبرانند<sup>۴۴</sup> و همچنین از ایشان نقل شده است که فرمود: آگاه باشید که همه شما همچون شبان‌نگهبان هستید و همه شما در مقابل افراد تحت فرمان خویش مسئول هستید. امیر کسی است که نگهبان مردم است و مسئول ایشان است و فرزند نگهبان مال پدرش است و در برابر پدر خود مسئول است و عبد نگهبان مال آقای خود است و در برابر آقای خود مسئول است. پس آگاه باشید همه شما سرپرست و در برابر رعیت خود مسئول و پاسخگو هستید.<sup>۴۵</sup>

وجوب خلافت از نظر اهل سنت همانند وجوب ولایت فقیه نزد امامیه است. امام خمینی برای این وجوب به یک استدلال عقلی تمسک می‌کند. ایشان می‌گوید: ما به طور بدیهی می‌دانیم که پیامبر(ص) آخرین پیامبر امت، و نبوت و شریعت او، کامل‌ترین آیین و شریعت است؛ چرا که تمام آنچه بشر به آن نیاز دارد، حتی آداب خوابیدن و خوردن و حتی یک خراش کوچک در آن هست، بنابراین چگونه ممکن است شارع مقدس از چنین امر مهمی که از بااهمیت‌ترین نیازهای بشر است، غفلت کرده باشد؟ اگر پناه بر خدا، از چنین امر مهمی یعنی امر سیاست و قضاوت غفلت کرده باشد، شریعت ناقص است و این مخالف سخن و خطبه ایشان در حجة الوداع است و اینکه تکلیف در زمان غیبت معین نشده باشد، یا امام با وجود روایات فراوان در مورد تکلیف در زمان غیبت، فرمان نداده باشد که تکلیف در زمان غیبت مشخص شود؛ عیب و نقص آشکاری در عرصه تشریح و قانون‌گذاری است که این نیز مطابق احکام شریعت کامل اسلام نیست.<sup>۴۶</sup>

دلیل نقلی دیگر بر ولایت فقیه - علاوه بر دلایلی که اهل سنت ذکر کرده‌اند - مقوله عمر بن حنظله است. عمر بن حنظله گوید: از امام صادق(ع) درباره دو نفر از شیعیان که در مورد میراث اختلاف داشتند و به سلطان یا قضات مراجعه نموده بودند، سؤال کردیم که آیا این کار جایز است، فرمود: هرکس در حق یا باطل نزد آنان دادخواهی کند، بدون تردید به طاغوت دادخواهی کرده است و آنچه به نفع او حکم شود، به حرام گرفته است؛ اگر چه حق مسلم او باشد؛ زیرا آن را به فرمان طاغوت که خدا دستور کفر ورزیدن به آن را داده، اخذ نموده است ... گفتیم: پس چه

۴۴- المغنی علی حمل الأسفار، زین‌الدین عراقی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۱، ص ۱۶.

۴۵- این روایت از بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، احمد، طبرانی و بیهقی نقل شده است.

۴۶- رساله «الاجتهاد و التقليد» در: الرسائل، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۵ق، ص ۱۰۱. نیز نک: کشف الاسرار، ترجمه محمد بنداری، عمان، دار عمار، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۷م، ص ۲۱۵.

کنند: فرمود: مراجعه کنید به شخصی از خودتان که حدیث ما را روایت کرده است و در حلال و حرام ما اهل نظر بوده و آشنای به احکام ماست؛ او را به داوری بپذیرید! من او را برای شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه مطابق حکم ما حکم نمود و از او پذیرفته نشد؛ پس حکم خدا کوچک شمرده شده و ما را رد کرده است و هرکس ما را رد نماید، خدا را رد نموده است و این در حد شرک به خداوند است (۱۰/۴۷) و همچنین ابن بابویه قمی از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده که فرموده است: خدایا زمین را از حجت خود بر مخلوقات خالی مگذار، چه ظاهر و آشکار بوده و چه از خوف مخفی باشد، تا بدین وسیله حجتها و بیّنات باطل نشوند.<sup>۴۸</sup>

همچنین ابن بابویه از یعقوب بن سراج نقل کرده است که وی گفت: محضر امام صادق (ع) عرض کردم: آیا زمین بدون عالم زنده‌ای که مردم در حلال و حرامشان به او رجوع کنند، باقی می‌ماند؟ حضرت فرمودند: ای ابایوسف اگر چنین عالمی روی زمین نباشد، خدا عبادت نخواهد شد.<sup>۴۹</sup> علاوه بر این ادله، دو روایت دیگر از امام مهدی (عج) نیز وجود دارد که در مقدمه بیان کردیم.

دو گروه از مسلمانان به عدم وجوب تعیین خلافت و ولایت فقیه قائل شده‌اند، از آن جمله اصم از معتزله و نجدات از خوارج، پیرو این عقیده می‌باشند. این گروه برای اثبات سخن خود، به دلایل زیر تمسک جستند:

۱. خداوند متعال فرموده است: «و کسانی که دعوت پروردگارش را اجابت کرده و نماز را برپا می‌دارند و در کارهایشان مشورت در میان آمده است»<sup>۵۰</sup> و گفته‌اند: طبق این آیه، مسلمانان امور و مسائل خود را با مشورت حل می‌کنند و بنابراین به امام نیازی نیست.<sup>۵۱</sup> آنچه آنان را به پیروی از این مذهب واداشته، همانا فرار آنان از پادشاهی و غلبه بر دیگران و کامرانی از امور دنیوی است؛ زیرا می‌بینند که اصول شریعت در موارد بسیاری به نکوهش آن پرداخته و فرمانروای کشور را ملامت و سرزنش کرده و مردم را به ترک آن برانگیخته است.<sup>۵۲</sup> این خلدون به این وهم و گمان پاسخ داده و گفته است که شرع امور پادشاهی را به ذاته نکوهش نکرده و عهده‌داری آن را منع ننموده است، بلکه مفاسدی را که از سلطنت برمی‌خیزد، همچون قهر و ستمگری و کامرانی از لذات و شهوات، مورد مذمت قرار

داده است.<sup>۵۳</sup> مشورت بدون امامت معنا ندارد، در غیر این صورت مشورت یک آشوب سیاسی بود و معلوم است که امام در (درست انجام شدن) مشورت و جلوگیری از انحراف نقش اساسی دارد، و اصلاً می‌توان گفت که مشورت تنها در سایه امامت و حکومت درست انجام می‌شود. چنان که در خطاب خداوند متعال به رسول اکرم (ص)، آنجا که فرموده: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۵۴</sup> این مطلب تأکید شده و خداوند متعال رسولش را به مشورت دستور داده است. به هر حال، این یک قول شاذ و نادر است که قابل توجه نمی‌باشد و آنچه که قابل اعتماد و استناد است، همان است که بر آن نزد شیعه و سنی اجماع است و آن همان وجوب است، آن هم وجوب کفایی.<sup>۵۵</sup>

اما اختلاف در اینکه آیا این وجوب توسط شرع ثابت می‌شود یا عقل، اشکالی در آن نیست و سخن گفتن در مورد آن فایده و نتیجه‌ای دربر ندارد؛ زیرا نتیجه همان وجوب امامت است؛ چه با عقل ثابت شود یا شرع یا هر دو.

### وجوب اطاعت از امام

وجوب نصب خلیفه نزد اهل سنت و ولی فقیه نزد شیعه، مستلزم وجوب اطاعت خلیفه و ولی فقیه است. این وجوب بین شیعه و سنی اجماعی است. البته به شرط اینکه ولی فقیه جامع شرایط باشد و به وظایف خود عمل کند. بنابراین اطاعت نکردن از ولی فقیه معصیت است.

حارث بن اسد محاسبی در کتاب مکاسب خود می‌گوید:<sup>۵۶</sup> اهل علم بر اینکه اطاعت امام در سختی و آسانی واجب است، اجماع دارند، مگر در مورد معصیت خدا که اطاعت در این مورد واجب نیست.<sup>۵۷</sup>

ابوحامد غزالی می‌گوید: اطاعت از فرمانروا و امام، واجب و متابعت او، بر مسلمانان لازم است و نافرمانی و درگیری با او جایز نیست؛ چنان که خداوند متعال نیز فرموده است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول و اوصیای او را اطاعت کنید.

پس بر هر انسان متدینی لازم است که حاکم و فرمانروا را دوست بدارد و آنچه را که فرمان می‌دهد، اطاعت کند و بداند که خداوند متعال به او حکومت را عطا کرده و اوست که حکومتش را به هر

۵۳- همان.

۵۴- آل عمران، ۱۵۹.

۵۵- الاحکام السلطانیة، صص ۲۹ و ۳۰؛ المقدمة، صص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ عقاید الامامیه، ص ۵۷.

۵۶- کتاب المكاسب، ص ۲۲.

۵۷- الرزق الحلال و حقیقة التوکل علی الله، تحقیق: محمد عثمان خشت، قاهره، مکتبة القرآن، ص ۱۲۷.

۴۷- رک: همان، ص ۱۰۴.

۴۸- علل الشرايع، دارالبلاغه، ج ۱، ص ۱۹۵.

۴۹- همان.

۵۰- شوری، ۳۸.

۵۱- کتاب حجج القرآن، ابی الفضائل رازی، بیروت، دار ابن زیدون، صص ۵۸ و ۵۹.

۵۲- المقدمة، ص ۱۹۲.





که بخواید می‌بخشد. همان‌طور که در قرآن کریم<sup>۵۸</sup> فرموده است: به هرکس بخواید حکومت می‌بخشی و از هرکسی بخواید حکومت را می‌گیری، هرکس را بخواید عزت می‌دهی و هر که را بخواید خوار می‌کنی. تمام خوبیها به دست تو است، تو بر هر چیزی قادری.<sup>۵۹</sup>

روایات نیز این مطلب را تأیید می‌کنند. از جمله پیامبر خدا(ص) می‌فرماید: هرکس از شما که زندگی مرفه بهشت را می‌خواهد، باید با جماعت باشد؛ چرا که شیطان با شخص تنهاست و از دو نفر دور است.<sup>۶۰</sup> همچنین فرموده‌اند: دست خداوند با جماعت است و شیطان با کسی است که در جماعت نباشد.<sup>۶۱</sup> همچنین از ایشان نقل شده که فرموده است: هرکس مرا اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده است و هرکس ولی من را اطاعت نکند، مرا اطاعت کرده و هرکس از ولی من نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.<sup>۶۲</sup>

همچنین فرموده است: گوش کنید و اطاعت کنید، اگر چه در این ولایت و آمریت، عبد حبشی را که بر سر او مویی نرویده و همچون دانه کشمش یا یک دانه انجیر خشک شده، بگمارند.<sup>۶۳</sup> روایاتی که در مورد «سلطان» وارد شده، نیز از این همین موارد است از جمله:

سلطان سایه خدا روی زمین است، پس هرکس او را گرامی بدارد، خدا را گرامی داشته، و هرکس او را خوار کند، خدا را خوار کرده است.<sup>۶۴</sup>

سلطان سایه خدا روی زمین است و هر ستم‌دیده‌ای از بندگان خدا به او پناه می‌برد. اگر عدالت پیشه ورزد، پادشاه دارد و به مردم شکر واجب است؛ هر قدر که فرمانروا ستم پیش گیرد و خیانت ورزد و ظلم کند و پال کارش بر خود اوست و مردم باید صبر پیشه کنند. هنگامی که حاکمان ظلم کنند، قحطی می‌آید و هنگامی که مردم از زکات دادن خودداری ورزند، چهارپایان آنان می‌میرند و هنگامی که زنا آشکار شود، فقر و بدبختی مردم

۵۸- آل عمران، ۲۶.

۵۹- التبر المسبوك في نصيحة الملوك، بیروت، دار ابن زیدون؛ قاهره، مکتبه الکلیات الأزهریة، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م، ص ۴۹.

۶۰- ترمذی آن را روایت کرده و صحیح دانسته است.

۶۱- طبرانی آن را نقل کرده است. نک: الأمر بالتباعد والنهی عن الابتداء، جلال‌الدین سیوطی، تحقیق: عبدالقادر احمد عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م، صص ۱۱-۱۴.

۶۲- این روایت را بخاری در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده است (صحیح البخاری، بخاری، بیروت، دارالفکر؛ دارالرشاد الحدیثه، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م، ج ۸، صص ۱-۴).

۶۳- این روایت را بخاری از انس بن مالک در منبع پیشین نقل کرده است (همان، ج ۸، ص ۱۰۵).

۶۴- [این روایت را] طبری در الکبیر و بیهقی در شعب الایمان از ابی‌بکره نقل کرده‌اند و سیوطی آن را صحیح دانسته است (الجامع الصغیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۴۸۱۵).

را فرا می‌گیرد<sup>۶۵</sup> سلطان سایه خدا در زمین است. هر ستم‌دیده و مستضعفی به او پناه می‌برد و به وسیله او مظلوم یاری می‌شود و هر کس سلطان خدا را در دنیا یاری کند، خدا در روز قیامت او را گرامی می‌دارد.<sup>۶۶</sup>

حاکم سایه خدا روی زمین است، کسی که نصیحتش کند، هدایت می‌شود و کسی که فریبش دهد، گمراه می‌شود.<sup>۶۷</sup> سلطان یایه خدا در سرزمین است، اگر کسی از شما در شهری وارد شود که سلطانی در آن نباشد، در آنجا اقامت نکند.<sup>۶۸</sup> سلطان سایه خداوند رحمن در زمین است، هر ستم‌دیده‌ای از بندگان خدا به او پناه می‌برد، پس اگر عدالت پیشه ورزد، پادشاه دارد و بر مردم شکر واجب است؛ هر چند آن فرمانروا ستم پیشه گیرد و خیانت ورزد و ظلم کند و پال کارش بر خود اوست و مردم باید صبر پیشه کنند.<sup>۶۹</sup>

این احادیث سلطانیه، نزد شیعیان مورد قبول نیست؛ چرا که موجب برانگیخته شدن و پذیرش حکم مستبد و زورگو است.<sup>۷۰</sup>

تا اینجا آنچه گفتیم بیاناتی در مورد وجوب اطاعت امام نزد اهل سنت بود، اما از روایات امامیه که بر وجوب اطاعت امام(ع) آمده، مقبوله عمر بن حنظله است که قبلاً هم به آن اشاره کردیم و در آن آمده که به شخصی از خودتان که حدیث ما را روایت کرده است و در حلال و حرام ما اهل نظر بوده و آشنای بر احکام ماست، رجوع کنید و او را به داوری بپذیرید؛ من او را برای شما حاکم قرار دادم؛ پس هرگاه مطابق حکم ما حکم نمود و از او پذیرفته نشد، پس حکم خدا کوچک شمرده شده و ما را رد کرده است و هرکس ما را رد نماید، خدا را رد نموده است و این در حد شرک به خداوند است.

همچنین ابن بابویه قمی از نعمان رازی نقل کرده است که وی می‌گوید: من و بشیر دهان خدمت امام صادق(ع) نشسته بودیم، حضرت فرمود: وقتی نبوت آدم(ع) منقضی شد و خوراکش قطع گردید، حق عزوجل به او وحی فرمود: ای آدم نبوت تو منقضی شد و خوراکت قطع گردید، پس بنگر به آنچه نزد تو است، یعنی:

۶۵- ترمذی و بزاز و بیهقی این حدیث را نقل کرده‌اند و سیوطی آن را ضعیف دانسته است (همان، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۴۸۱۶).

۶۶- ابن نجار این حدیث را از ابوهریره نقل کرده و سیوطی آن را حسن دانسته است (همان، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۴۸۱۷).

۶۷- این روایت را بیهقی از انس نقل کرده و سیوطی آن را ضعیف دانسته است (همان، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۴۸۱۸).

۶۸- این روایت را ابوشیخ از انس نقل کرده و سیوطی آن را ضعیف دانسته است (همان، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۴۸۱۹).

۶۹- این حدیث را دیلمی در «مسند الفردوس» از ابن عمر نقل کرده و سیوطی آن را ضعیف دانسته است (همان، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۴۸۲۰).

۷۰- برای مثال نک: روح‌التشیع، صص ۱۰۸ و ۱۲۱.

به علم و ایمان و میراث نبوت و برگزیده‌هایی از علم و اسم اعظم. توجه نما و آنها را برای ذریه خودت قرار بده؛ چرا که من زمین را از عالمی که به واسطه‌اش طاعت و دین من معلوم و شناخته شده و برای کسانی که اطاعتش را نمایند نجات است، خالی نمی‌گذارم.<sup>۷۱</sup>

همچنین امام علی(ع) در نامه‌ای به سربازان خود می‌فرماید: همانا خداوند شما را در حق قرار داده است، چه سیاه‌پوست، و چه سرخ‌پوست فرقی نمی‌کند و والی را برای شما به منزله پدر نسبت به فرزند یا فرزند نسبت به پدر قرار داده است، پس حق شما بر او این است که انصاف و عدالت را در مورد شما رعایت کند و شما را از تاریکیها برهاند، پس اگر با شما این‌طور بود، اطاعت و یاری او در آنچه موافق حق است، بر شما واجب است؛<sup>۷۲</sup> چرا که او سلطان خدا بر روی زمین است، پس خدمتگزار و یاور او باشید و در زمین گناه و فساد نکنید؛ چرا که خداوند متعال، فسادکنندگان را دوست نمی‌دارد.<sup>۷۳</sup> همچنین ایشان در خطبه‌ای می‌فرماید: ای مردم، برای شما بر من و برای من بر شما حقی واجب شده است، حق شما بر من آن است که از خیرخواهی شما دریغ نوزم و بیت‌المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. اما حق شما بر من این است که به بیعت من وفادار باشید. در آشکار و نهان برایم خیرخواهی کنید و هرگاه شما را فراخواندم اجابت کنید و هرگاه فرمان دادم اطاعت کنید.<sup>۷۴</sup>

از امامیه روایت شده که مراد از «باغی» در آیه شریفه «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ»<sup>۷۵</sup> کسی است که بر امام خروج کرده است.<sup>۷۶</sup>

علماً دلایلی برای وجوب اطاعت از حاکم ذکر کرده‌اند از آن جمله:

۱. باقی ماندن زمین و ماندگار شدن آن.<sup>۷۷</sup>
۲. وحدت مسلمانان و حمایت و حفاظت آنها؛ یعنی روی آوردن به وحدت و همدلی و دوری از تفرقه و جدایی.<sup>۷۸</sup>

ابوحامد غزالی می‌گوید: در اینکه در جامعه اختلاف طبقات و اختلاف نظر و رأی وجود دارد شکی نیست، بنابراین اگر مردم به حال خود رها شوند و کسی نباشد که فصل الخطاب باشد و رأی او مورد اطاعت باشد، مردم هلاک می‌شوند. این بیماری‌ای است که علاجه و درمانی بر آن نیست، مگر اینکه یک حاکم قدرتمند باشد که بین نظرات گوناگون جمع کند و مردم از او اطاعت کنند. روشن است که وجود حاکم برای نظام و حکومت دنیا ضروری و اجتناب‌ناپذیر است و نظام دنیا نیز برای بقای نظام دین لازم است و نظام دین برای رسیدن به رستگاری و سعادت اخروی ضروری است. قطعاً همین مقصود پیامبران است.<sup>۷۹</sup>

همچنین محمدحسین فضل‌الله می‌گوید: مصلحت اسلام، وحدت بین مسلمانان را اقتضا می‌کند، به طوری که تفرقه و عدم همبستگی، ضد منافع مسلمانان و موجب مفسده در شرایط کنونی اسلام است. بنابراین باید شخص فقیهی باشد که از تواناییهایی برخوردار است که دیگران برخوردار نیستند و منافع و مضرات را به خوبی تشخیص می‌دهد.<sup>۸۰</sup>

این تحلیل دقیقاً قسمتی از خطبه امام علی(ع) است که می‌فرماید: پس خدای سبحان برخی از حقوق خود را بر بعضی از مردم واجب کرد و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند. و حقی بر کسی واجب نمی‌شود، مگر همانند آن را انجام دهد و در میان حقوق الهی، بزرگ‌ترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان بر هر دو گروه لازم شمرد و آن را عامل پایداری و پیوند ملت و رهبر و عزت دین قرار داد. پس رعیت اصلاح نمی‌شوند، جز آنکه زمامداران اصلاح کردند و زمامداران اصلاح نمی‌شوند، جز با درستکاری رعیت و آن‌گاه که مردم حق رهبری را ادا کنند و زمامداران حق مردم را بپردازند، حق در آن جامعه عزت یابد و راههای دین پدیدار و نشانه‌های عدالت برقرار و سنت پیامبر اکرم(ص) پایدار گردد. پس روزگار مردم اصلاح شود و مردم به تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌گردد. اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار و نیرنگ‌بازی در دین فراوان می‌گردد و راه گسترده سنت پیامبر اکرم(ص) متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل و بیماریهای دین فراوان شود. مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می‌شود یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می‌یابد، احساس نگرانی نمی‌کنند. پس در آن زمان نیکان خوار و بدان قدرتمند می‌شوند و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود(۱۱).<sup>۸۱</sup>

۷۹- الاقتصاف فی الاعتقاد، ص ۱۴۹.

۸۰- الحركة الاسلامیة ... هموم و قضايا، ص ۳۰۵.

۸۱- نهج البلاغه، ج ۲، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۷۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۵.

۷۲- وزعه جمع «وازع» است. حسن گفته است: «لابد للناس من وازع»؛ یعنی سلطانی که ایشان را کفایت کند و مراد در سخن، امام علی(ع) است (مختار الصحاح، ص ۷۱۹).

۷۳- رسائل امام علی(ع)، گردآوری کامل حیدری، بیروت، دارالفکر اللبنانی، ۱۹۹۵م، ص ۷۶.

۷۴- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۰.

۷۵- بقره، ۱۷۳؛ انعام، ۱۴۵؛ نحل، ۱۱۵.

۷۶- معانی الأخبار، تصحیح: علی‌اکبر غفاری، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۹ق/ ۱۹۷۹م، صص ۲۱۳-۲۱۴.

۷۷- اثبات العلل، حکیم ترمذی، تحقیق: خالد زهری، رباط، منشورات کلیة الآداب و العلوم الانسانیة، ۱۴۱۹ق/ ۱۹۹۸م، صص ۱۶۵ و ۱۶۶.

۷۸- حجة الله البالغة، تعلیق: محمد شریف سکر، بیروت، داراحیاء العلوم، ۱۴۰۱ق/ ۱۹۹۰م، ج ۲، ص ۴۰۰.







بنابراین شیعه امامیه به رغم اعتقادشان به وجوب ولایت امام علی(ع)<sup>۸۲</sup> بعد از وفات پیامبر اکرم(ص)، بیان می‌کنند که از دلایل مطالبه نکردن حقشان در امامت، ترس داشتن از ضعیف شدن اساس اسلام و تفرقه و جدایی امت و از بین رفتن اسلام است. و در این مورد روایات<sup>۸۳</sup> زیادی وارد است به عنوان مثال ابن بابویه قمی روایت کرده است که محضر مبارک امام صادق(ع) عرضه شد: برای چه علی(ع) از محاربه و مقاتله با مردم خودداری کرد؟ حضرت فرمود: خوف داشتند که آنها به کفر بگردند.<sup>۸۴</sup>

محمدحسین کاشف الغطا می‌گوید: امام علی(ع) هنگامی که با متخلفان یعنی خلیفه اول و دوم<sup>۸۵</sup> مواجه شد، تمام تلاشش را برای ترویج کلمه توحید و تجهیز سربازان و گسترش دادن فتوحات به کار برد و از آنچه که حق مسلم خود می‌دانست، چشم پوشی کرد؛ به جهت اینکه وحدت اسلام حفظ شود و میان مسلمانان تفرقه ایجاد نشود و مردم دوباره به جاهلیت برنگردند.<sup>۸۶</sup>

صفحه نیز می‌گوید: اطاعت از امام به خاطر پراکنده نشدن نظرات و آراء و تعدد دیدگاههای سیاسی و اجتماعی واجب است تا اینکه جامعه دارای یک دیدگاه واحد سیاسی و اجتماعی گردد.<sup>۸۷</sup>

همچنین اطاعت امام به خاطر اینکه قوانین آسمانی و الهی اجرا شود، لازم است.<sup>۸۸</sup> البته اینها به شرط این است که ولی امر به احکام شرع ملتزم باشد و مصلحت امت را در نظر بگیرد.<sup>۸۹</sup> نیز مجتهد جامع شرایط باشد و این همان بحثی است که در مبحث بعدی به آن می‌پردازیم.

### شروط امام از نظر اهل سنت

از نظر اهل سنت شروط امام همان شروط قاضی است، به اضافه این شرط که امام باید قریشی<sup>۹۰</sup> نیز باشد. ابوالحسن ماوردی می‌گوید: در مورد امامت باید هفت شرط را معتبر دانست:

۱. عدالت با همه شرایط آن.<sup>(۱۲)</sup>

۲. علم در حد اجتهاد در خبر و موضوعات و در مبانی احکام.<sup>(۱۳)</sup>
  ۳. سلامت حواس مانند گوش و چشم و زبان تا بدون واسطه بتواند مدرکات خود را دریافت دارد.
  ۴. سلامت اعضای بدن از نقصانهایی که مانع از سرعت در کار و حرکت و تلاش می‌شود.
  ۵. بینش و نظری صائب که به وسیله آن بتوان مصالح جامعه را حفظ و سیاست مردم را اداره نمود.
  ۶. شجاعت و غیرتی که با آن بتوان محدوده حکومت را محفوظ داشت و با دشمنان جهاد و مبارزه کرد.
  ۷. شرافت نسبی، یعنی از طایفه قریش بودن؛ زیرا روایات بر این مضمون زیاد وارد شده و اجماع نیز به آن منعقد گردیده است.<sup>۹۱</sup>
- چهار شرط دیگر ذکر شده است که عبارتند از: ۱. اسلام ۲. مرد بودن ۳. آزاد بودن (عبد نبودن) ۴. بلوغ.<sup>۹۲</sup>
- البته این چهار شرط در این هفت شرطی که ماوردی ذکر کرده، نهفته است؛ چرا که شرط اول یعنی عدالت مستلزم اسلام هم هست. مرد بودن و آزاد بودن نیز از شرط ششم فهمیده می‌شود؛ چرا که زن و عبد نمی‌توانند از سرزمین دفاع کنند و جهاد کنند. بلوغ نیز در شرط پنجم مندرج است.
- ابن حزم می‌گوید: جایز نیست این امر<sup>۹۳</sup> را به غیربالغ یا مجنون و یا زن بسپارند، به جهت اینکه امام نماز را برپا می‌کند، صدقه‌های مردم را می‌گیرد، حدود ایشان را اجرا می‌کند و احکام را بیان می‌کند و با دشمن می‌جنگد و تمام اینها عقد هستند و بنابراین مخاطب اینها غیربالغ و غیرعاقل قرار نمی‌گیرد.<sup>۹۴</sup>

ابن خلدون این شروط را در پنج شرط جمع کرده است، در چهار مورد آن اتفاق نظر وجود دارد و آن علم و عدالت و کفایت<sup>۹۵</sup> و سلامت حواس و اعضاست، در حدی که در تصمیم‌گیری مؤثر است. اما در شرط پنجم که نسب قریشی داشتن است، اختلاف وجود دارد<sup>(۱۴)</sup> که بعداً مطلبی را در این مورد بیان خواهیم کرد.

شاید بتوان تمام شروط مذکور را تحت لوای دو رکن قدرت و امانت جمع کرد؛ به جهت اینکه قدرت حکم کردن بین مردم به علم همراه عدل و قدرت تنفیذ احکام برمی‌گردد. و امانت به ترس از خدا برمی‌گردد و اینکه آیات خداوند را به بهای

۹۱- الاحکام السلطانیة، صص ۳۱-۳۳.  
۹۲- الرسالة الوجیزة علی الحضرة العزیزة فی علوم الخلافة، تنظیم: احمد دغرني، رباط، مطبعة المعارف الجديدة، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م، صص ۳۱-۳۴.  
۹۳- یعنی امر امامت.  
۹۴- علم الکلام علی مذهب اهل السنة والجماعة، تحقیق: احمد حجازی سقا، قاهره، المكتب الثقافی، ۱۹۸۹م، ص ۹۵.  
۹۵- یعنی جرئت بر اقامه حدود و مدیریت جنگها.  
۹۶- المقدمة، ص ۱۹۳.

۸۲- الکافی، کلینی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۸م، ج ۱، صص ۳۴۷-۳۵۳.  
۸۳- نگاه کنید به روایاتی که در این مورد در علل الشرایع آمده است: علل الشرایع، ج ۱، صص ۱۴۶-۱۵۴.  
۸۴- همان، ج ۱، ص ۱۵۰.  
۸۵- یعنی ابوبکر و عمر.  
۸۶- اصل الشیعه و اصولها، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م، ص ۱۲۲.  
۸۷- سیرة رسول الله و اهل بینه، لجنة التألیف فی مؤسسة البلاغ، تهران، معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت(ع)، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴۴۵.  
۸۸- ختم النبوة، مرتضی مطهری، ترجمه عبدالکریم محمود، بیروت، دارالمحجة البيضاء؛ دار رسول اکرم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م، ص ۷۳.  
۸۹- سیرة رسول الله و اهل بینه، ج ۱، ص ۴۴۵.  
۹۰- الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۴۹؛ السیاسة الشرعیة فی اصلاح الراعی و الرعیة، صص ۲۱ و ۲۲.

ارزانی نفروشد.<sup>۹۷</sup> قصه طالوت<sup>۹۸</sup> مؤید این مطلب است؛ چرا که در این آیه، (۱۵) قوه و علم،<sup>۹۹</sup> ملاک حکومت‌داری بیان شده؛ زیرا رهبری نیاز به قدرت دارد، تا با دشمن مبارزه کند و نیاز به علم دارد، تا مبارزه و جنگ را مدیریت کند.<sup>۱۰۰</sup>

از ابوبکر خلال به نقل از سفیان ثوری روایت شده که او گفته است: امر به معروف و نهی از منکر اجرا نمی‌شود مگر اینکه در آن سه خصلت باشد: در امر و نهی خود دلسوز باشد، سپس در آن دو عادل باشد و بالأخره در آن دو عالم باشد.<sup>۱۰۱</sup> بی‌شک قدرت به همراه دو عنصر اساسی دلسوزی و عدالت در امر به معروف و نهی از منکر مؤثر است، در غیر این صورت قدرت باعث استبداد و دیکتاتوری می‌شود که از نظر عقل و نقل مذموم است. دهلوی گفته که بر این شروط اجماع است، به جهت اینکه مصلحتی که در خلافت و امامت است، جز با این شروط به دست نمی‌آید.<sup>۱۰۲</sup>

### شروط ولی فقیه از نظر شیعه

از نظر شیعه یک رهبر مذهبی و سیاسی باید این شروط را داشته باشد: ۱. بالغ باشد. (۱۶) ۲. عاقل باشد. (۱۷) ۳. مرد باشد. (۱۸) ۴. شیعه دوازده امامی باشد. ۵. عادل باشد. (۱۹) ۶. حلال‌زاده باشد. (۲۰) ۷. از قوه حافظه خوبی برخوردار باشد؛ به این معنی که حافظه او از حد متعارف کمتر نباشد. ۸. مجتهد باشد. (۲۱) ۹. زنده باشد.<sup>۱۰۳</sup> حدیثی که در مقدمه بیان کردیم، تمام این شروطی را که شیعه آنها را در ولی فقیه واجب می‌داند، دربر دارد و این حدیث به این شرح بود: «واما من الفقهاء من كان صائنا لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لامر مولا، فللعوام أن يقلدوه». بنابراین به طور کلی خصوصیات زیر باید در ولی فقیه باشد:

۱. علمش در حدی باشد که بتواند رساله بنویسد.
۲. عدلش در حدی باشد که به آن ملتزم باشد.
۳. از خواسته‌های نفسانی‌اش آن قدر فاصله بگیرد که به راحتی بتواند بر نفس خود غلبه کند.

۹۷- السیاسة الشرعية فی اصلاح الراعی والرعية، ص ۲۱.  
 ۹۸- و آن قول خداوند است که فرموده: «بیغمبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت، گفتند که از کجا او را بر ما بزرگی شاهی رواست در صورتی که ما به پادشاهی شایسته‌تر از اویم و او را مال فراوان نیست. رسول گفت: خداوند او را برگزیده و در دانش و توانایی و قوت جسم فزونی بخشیده، و خدا ملک خود را بر هر که خواهد بخشد که خدا به حقیقت توانگر و داناست» (بقره، ۲۴۷).  
 ۹۹- گفتیم امانت به علم برمی‌گردد و این دو ملازم یکدیگرند.  
 ۱۰۰- الحوار فی القرآن، محمدحسین فضل‌الله، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م، ص ۳۳۷.  
 ۱۰۱- الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، تحقیق: عبدالقادر احمد عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۹م، ص ۴۶.  
 ۱۰۲- حجة الله البالغة، ج ۲، ص ۳۹۶.  
 ۱۰۳- المسائل المنتخبة، ابوالقاسم خوبی، مؤسسه العروة الوثقی، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م، صص ۸۷-۸۸، مسئله ۱۱.

۴. بر مسائل زمانش آگاه و بصیر باشد. (۲۲)  
 ۵. همه استعدادها و ویژگیهای درونی خود را در یک سطح پرورش داده باشد (۲۳).<sup>۱۰۴</sup>

شاید بتوان این شرطها را در دو شرط خلاصه کرد: ۱. فقاقت به همراه دو سلاح بصیرت و اجتهاد داشته باشد ۲. حافظ دین خود و دیگران باشد.<sup>۱۰۵</sup>

امام خمینی (ره) می‌گوید: هرگاه ولی فقیه به شناختی رسید که در حکومت‌داری و قضاوت بین مردم اهمال و سستی نکند. پس به حتم او فقیه است و می‌تواند قضاوت کند و امور سیاسی و دینی مردم را عادلانه‌تر پیدا کند.<sup>۱۰۶</sup>

البته همه این شروط را می‌توان در یک شرط هم بیان کرد و آن اینکه ولی فقیه باید به آموزه‌های دینی عالم باشد و آن را طرحی سرنوشت‌ساز و تربیتی در جامعه به حساب آورد؛<sup>۱۰۷</sup> چرا که به گفته عالمان علم اصول، هرگاه مجتهد برای خود مجتهد باشد، شرط عدالت در او واجب نیست، اما هرگاه فتوا داد، عدالت بر او واجب می‌شود. بنابراین ولی فقیه باید عالم و دانشمند باشد؛ چون رهبر دینی و سیاسی مردم است و شرط عدالت مادامی که مردم به او در مسائل شرعی و سیاسی خود مراجعه کنند، واجب است.

### شرط عدالت

عدالت به اعتبار اینکه یک استعداد روحی و راه و روشی زنده است، چیزی است که امام در میان مردم مجسم می‌سازد و پایه‌های آن را در حکومت محکم می‌کند؛ چرا که رهبر عادل کسی است که بین مردم عدالت را برقرار می‌سازد و از ظلم و فساد دوری می‌کند و رهبر ظالم، انسان شومی است که حکومت او پایدار نمی‌ماند؛<sup>۱۰۸</sup> چنان که امام علی (ع) در نامه‌ای به یکی از فرماندهان جنگی خود می‌فرماید: اما بعد، من شما را از کشتن ستمپایان معاف می‌دارم. پس به مردم ظلم و ستم نکنید<sup>۱۰۹</sup> و دست کسانی که نمی‌دانند را بگیرید و آنها را راهنمایی کنید و از کارهایی که خداوند به انجام آنها راضی نیست، دوری کنید.<sup>۱۱۰</sup>

زمان رهبری رسول (ص) و ائمه (ع)، نمونه‌ای بارز از رهبری عادلانه و پسندیده است. بعد از این نیز حکومت‌های شیعه از قبیل

۱۰۴- الاسلام بقود الحیاة، ص ۱۳۶.  
 ۱۰۵- علی و الحاکمون، محمد صادق، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.  
 ۱۰۶- «الاجتهاد و التقلید»، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.  
 ۱۰۷- «الوضع الفکری و السیاسی للشیعة فی العصر الحدیث»، محمدعلی تسخیری، مجله النور، س ۶، ع ۶۹، ص ۶۱.  
 ۱۰۸- التبر المسبوك فی نصیحة الملوک، ص ۴۹.  
 ۱۰۹- «عزب» به معنی دورتر است و ثلاثی مزید از فعل «عزب» است؛ یعنی دور و غایب شد (مختار الصحاح، ص ۴۲۹).  
 ۱۱۰- رسائل الإمام علی، ص ۷۶.





آل‌بویه، فاطمیان و صفویان به قدرت رسیدند، ولی طبق گفته آیت‌الله تسخیری تمامی این حکومتها، حکومت شیعه خالص نبودند، بلکه بیشتر آنها مانند دیگران ظالم بودند و در بسیاری از موارد در ظلم و ستم، همانند دیگر حکومتها بودند.<sup>۱۱۱</sup> بعد از آن با پیروزی انقلاب اسلامی به دست امام خمینی (ره) یک دوره تازه و بی‌نظیری شروع شد که حکومتی در قرن جدید بر پایه ولایت فقیه<sup>۱۱۲</sup> برپا شد و انقلاب اسلامی، نتیجه تشهای طولانی مدت بین جنبشهای شیعه با سازمانهای اسلامی حاکم بود.

آیت‌الله تسخیری می‌گوید: اطاعت از حکام و تسلیم در مقابل خواسته‌های آنان، در مذهب شیعه جایی ندارد. همچنین گوشه‌ای عزلت گرفتن و در مسجد نشستن، در این مذهب جایگاهی ندارد و نظر ما این است که در روح مذهب شیعه پدیده‌ای اسلامی و اصیل با آمیزش دو عنصر عقیده و جهاد به وجود آمده است.<sup>۱۱۳</sup>

احساس مسئولیت سیاسی و دینی مردم ایران، بیانگر این است که نظریه ولایت فقیه در ایران امتحان خود را پس داده و در روح و منش سیاسی ایران تثبیت و نهادینه شده است. از نظر ما فقاقت به معنی اجتهاد است. بنابراین ما در رهبریت دینی و سیاسی، اجتهاد را شرط لازم می‌دانیم.

### شرط قریشی بودن امام

بین دانشمندان اهل سنت درباره این شرط، اختلافات بسیاری است و بیشتر آنان، آن را شرط می‌دانند و ابن خلدون و ماوردی اجماع علما را ذکر کرده‌اند.<sup>۱۱۴</sup>

ابن حزم می‌گوید: خلافت جز در قریش جایز نیست و قریش فرزندان فخر بن مالک بن فضل بن کنایه هستند و کسانی که نسبت پدرشان به فخر بن مالک می‌رسد.<sup>۱۱۵</sup>

این مطلب از احادیث گرفته شده است، آنجا که رسول خدا (ص) می‌فرماید: امامان از قریشند.<sup>۱۱۶</sup> همچنین می‌فرماید: تا زمانی که دو نفر از قریش باقی باشند، امامت در قریش است.<sup>۱۱۷</sup> در جای دیگر نیز فرموده است: امامت در میان قریش است و

هرکس با آنان دشمنی کند، خداوند آنان را مجازات می‌کند و آنان و قریش دین را برپا می‌دارند(۲۴).<sup>۱۱۸</sup>

برخی دانشمندان فقه سیاسی اهل سنت، قریشی بودن را شرط نمی‌دانند، از جمله ابن ابی‌ربیع در کتاب *سلوک الممالک فی تدبیر الممالک*، به شرط امامت اشاره نکرده است(۲۵).<sup>۱۱۹</sup> شیعه امامیه این شرط را واجب می‌داند و حکومت را در میان عرب از کسانی برمی‌شمارد که از قبیله قریش باشند.<sup>۱۲۰</sup> ابن خلدون می‌گوید: علت شرط قریشی بودن خلیفه در آن روزگاران این بوده است که قبیله قریش قدرتمندترین و با نفوذترین قبایل عرب بود و خلیفه به وسیله انتسابش به آن قبیله و کسب قدرت از مردان نیرومند، توانسته است کاملاً بر اوضاع مسلط شود. بنابراین برای جلوگیری از مخالفت این قوم و قبیله مقتدر و تقویت هرچه بیشتر خلیفه مسلمانان به وسیله آن قوم قریش انتخاب گردد و در این روزگار امر خلافت و امامت در هر کشور و ناحیه‌ای به کسی تعلق می‌یابد که در کشور خود دارای عصیبت نیرومند باشد.<sup>۱۲۱</sup>

### ولایت زن و بحث پیرامون آن

در مباحث پیشین گفتیم که در ولایت، بر اینکه ولی فقیه باید مرد باشد، اجماع است، ولی آیا ولایت زن در اموری که تابع ولایت فقیه هستند؛ مثل وزارت و قضاوت و امور حسبه و غیره جایز است؟

ابن رشد در مورد ولایت زن و قضاوت می‌گوید: علما در شرط مرد بودن، اختلاف کرده‌اند، مشهور گفته‌اند: مرد بودن، ولی شرط صحت حکم است.

ابوحنیفه گفته است: زن می‌تواند در اموال<sup>۱۲۲</sup> قضاوت کند، قاضی باشد.<sup>۱۲۳</sup>

منشأً اختلاف این است که کسی که قضاوت زن را رد کرده آن را با قضاوت ولی فقیه قیاس کرده است. از این مسئله زن را به عقد قیاس کرده است.

اما کسانی نیز گفته‌اند: زن در اموال می‌تواند قاضی باشد، این

۱۱۸- صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۰۵.

۱۱۹- نک: سلوک الممالک فی تدبیر الممالک، صص ۹۳، ۹۴، ۱۷۶ و ۱۷۷.

۱۲۰- العرب و ایران: و هم الصراع و هم الوفاق لفهی هویدی، قاهره، دارالشروق، ۱۴۱۱/ق/ ۱۹۹۱م، صص ۴۸-۵۴؛ «مصلحة العرب و الایرانیین فی التلاحم لالقطیعة»، خضیر جعفر، مجله العالم، س ۱۳، ع ۳۷۴، ص ۳۲.

۱۲۱- المقدمة، صص ۱۹۴-۱۹۶.

۱۲۲- اموال یعنی دعوای مدنی، زن می‌تواند در اموال قضاوت کند؛ چرا که در این مورد شهادت او نیز مورد قبول است (الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۶، ص ۷۴۵).

۱۲۳- بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶/ق/ ۱۹۸۹م، ج ۲، ص ۴۶.

۱۱۱- «الوضع الفکری و السیاسی للشیعه فی العصر الحدیث»، ص ۶۲.

۱۱۲- همان.

۱۱۳- همان.

۱۱۴- الاحکام السلطانیة، ص ۳۳؛ المقدمة، ص ۱۹۴.

۱۱۵- علم الکلام علی مذهب اهل السنة و الجماعة، ص ۹۴.

۱۱۶- این روایت را احمد بن حنبل در مسند خودش آورده است.

۱۱۷- این حدیث را بخاری در صحیح خود آورده است (صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۰۵). ابن حزم در دنباله این حدیث گفته است: «لفظ این روایت خبری است، اگر معنای آن امری بود، حرام بود که حاکم غیر قریشی باشد، اما اگر معنایش مانند لفظش خبری باشد، پس شکی نیست که اگر کسی قریشی نباشد، نمی‌تواند ولی باشد، اگر چه ادعای ولایت کند. به هر حال، این خبر منع می‌کند که ولی امر، غیر قریشی باشد» (علم الکلام علی مذهب اهل السنة و الجماعة، ص ۹۴).

مسئله را به شهادت زن در اموال قیاس کرده‌اند.<sup>۱۲۴</sup> و کسانی که قضاوت زن را در همه موارد نافذ می‌دانند، گفته‌اند: هرکس می‌تواند فتوا دهد، قضاوت هم می‌تواند بکند، مگر در مورد امامت کبری که با اجماع خارج شده است.<sup>۱۲۵</sup> در قرآن کریم نیز نص صریحی از آن در مورد تحریم مطلق ولایت زن نیست، بلکه برعکس، دلیل بر ولایت زن هست، چنان که در قرآن کریم در قصه بلقیس آمده است که بر قوم سبأ، زنی به عدل حکومت، و با مشورت حکم می‌کند، نه با استبداد و به همین جهت، دارای نیروی کافی و قدرت نظامی خوبی بود.<sup>۱۲۶</sup> در حالی که خداوند متعال در قرآن، مواردی را ذکر کرده که مردانی با ظلم و استبداد رأی حکم کرده‌اند و مورد تنفر و خشم مردم بوده‌اند مثل نمرود و فرعون.

همچنین در روایات از ولایت زن نهی شده است. از جمله این روایات این است که پیامبر (ص) فرمود: هرگز رستگار و موفق نخواهد شد قومی که رهبری آن را زنی به عهده بگیرد.<sup>۱۲۷</sup> این حدیث دلیل جمهور علماست در اینکه جایز نیست زن مولی باشد، به جهت اینکه ولایت زن موجب عدم موفقیت او است.<sup>۱۲۸</sup>

ابن عربی، این مطلب را که طبری قائل به جواز ولایت زن در قضاوت است، نمی‌پذیرد و می‌گوید: نظر او نیز همانند نظر ابوحنیفه این است که زن بر آنچه می‌تواند شهادت دهد، می‌تواند قضاوت کند.<sup>۱۲۹</sup>

در کتب تاریخ و سیره آمده که عمر بن خطاب، زنی را مسئول حساب بازار کرد، اما ابن عربی، این روایت را نیز نمی‌پذیرد و می‌گوید: این روایت جعلی است.<sup>۱۳۰</sup>

به هر حال در اینکه زن نمی‌تواند ولی فقیه باشد، شکی نیست به همان جهت که در بحث شروط ولی فقیه عرض کردیم و مخالفی در این مسئله نیست. طرح ولایتهای تابع ولایت فقیه همانند ولایت حسبه و ولایت در قضاوت بین زنان و ولایت در وزارت و ولایت در دیوان و ولایت زکات و صدقات و غیره است که به بررسی آن می‌پردازیم و بهترین نظر را که مطابق شرع و عرف جامعه می‌باشد، با توجه به مسائل روز، بیان می‌کنیم.

۱۲۴- چرا که ابوحنیفه گفته است: در هر مورد که زن می‌تواند شهادت بدهد، در همان مورد نیز می‌تواند قضاوت کند. این در همه احکام است به غیر از حدود و قیاس (الخلاف، ج ۳، ص ۳۱۱).

۱۲۵- همان، ج ۲، ص ۴۶۰.

۱۲۶- نمل، ۲۲-۳۴.

۱۲۷- این روایت را احمد و بخاری و ترمذی و نسائی از ابی بکره نقل کرده‌اند و سیوطی آن را صحیح دانسته است (الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۷۳۹۳).

۱۲۸- نیل الأوطار، شوکانی، بیروت، دارالقلم، ج ۸، ص ۲۶۵.

۱۲۹- احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۴۵۷.

۱۳۰- همان.

در یک واکاوی تاریخی در ادواری که زنان در تاریخ نظام سیاسی اسلام نقش داشته‌اند، به این نتیجه خواهیم رسید که به طور قطع زن مسلمان امروز - با توجه به فرهنگ سیاسی غنی اسلام - قادر است در میدان کارزار سیاسی خوب ظاهر شود، به شرط اینکه از دو خصوصیت قدرت و امانت‌داری به آن معنی‌ای که در حدیثی که در مورد شرایط خلیفه بیان شده، برخوردار باشد و از سستی و تنبلی دوری کند و زن را نباید صرفاً یک وسیله استمرار نسل و نیازهای زناشویی در سایه جو بد فکری و اخلاقی و سیاسی تلقی کرد.

## واکاوی تاریخی

در تاریخ اسلام آمده است که زنان در عقبه اول و دوم<sup>۱۳۱</sup> به همراه مردان با رسول خدا(ص) بیعت کردند و رسول خدا در برابر بیعتی که از آنها گرفت، بهشت را برایشان تضمین کرد.<sup>۱۳۲</sup> در عقبه دوم آن‌طور که ابن اسحاق<sup>۱۳۳</sup> ذکر کرده است، هفتاد و سه مرد و دو زن با پیامبر(ص) بیعت کرده‌اند و محمد بن حبيب (د ۲۴۵ق) زنی را که با رسول اکرم(ص) بیعت کرده‌اند، نزدیک به چهارصد نفر بر شمرده است.<sup>۱۳۴</sup>

نقش زنان در هجرت به سمت حبشه و سپس به مدینه و مشارکت آنها در حبشه و مدینه و تحمل سختیهای زیاد و مسئولیت و حضور اجتماعی آنان، بر کسی پوشیده نیست. از جمله زنانی که در عرصه سیاست حضور فعال داشته‌اند، افراد زیر را می‌توان نام برد:

عکرشه دختر اطرش که در جنگ میان امام علی(ع) و معاویه، سپاه را بر ضد معاویه تشویق کرد.

اسماء دختر ابی بکر که عبدالله بن زبیر را آماده کرد تا به همراه تعداد کمی از یارانش علیه حجاج بن یوسف که کعبه را به منجنیق بسته بود، بجنگد.

ام‌البنین همسر ولید بن عبدالملک خلیفه اموی که مشاور همسرش در امور دولت بود.<sup>۱۳۵</sup>

در نیمه اول عصر عباسی نیز، زنان در امور دولت دخالت می‌کردند، مانند: خیزران همسر مهدی، مادر هادی و رشید از خلفای عباسی، سیده زبیده همسر رشید و ام‌الأمین که نیز نفوذ زیادی در دولت داشتند؛ همچنین ام عیسی و لبابه دختران علی بن عبدالله بن عباس عموی منصور از خلفای عباسی و غیره از

۱۳۱- السیره النبویه، ابن هشام، تحقیق: مصطفی السقا، ابراهیم ابیاری و عبدالحفیظ شلبی، دارالفکر، ج ۱، صص ۴۳۱ و ۴۵۴.

۱۳۲- همان، ج ۱، ص ۴۵۴.

۱۳۳- همان.

۱۳۴- کتاب‌المحبر، تحقیق: ابوزه لیختن شستیر، بیروت، المکتب التجاری، صص ۴۰۶-۴۳۲.

۱۳۵- تاریخ الاسلام، حسن ابراهیم حسن، ۱۹۶۴م، ج ۱، صص ۵۴۵-۵۴۹.





اینها که در جنگ شرکت داشتند.<sup>۱۳۶</sup>

در نیمه دوم عصر عباسی نیز زنان در امور دولت دخالت می‌کردند مانند: قبیحه همسر متوکل و ام‌المعتز که نقش اساسی در عزل خلیفه داشت.<sup>۱۳۷</sup>

در عصر سلجوقیان زاهده خاتون را که مدیریت قلعه «الیخا» نزدیک شهر نخجوان را به عهده داشت،<sup>۱۳۸</sup> می‌توان نام برد. او توانست با زیرکی و پختگی‌ای که داشت، لشکر «الکنج» را که به قصد تخریب و تسلط بر آنها به سمت شهر نخجوان پیشروی کرده بودند، شکست دهد.<sup>۱۳۹</sup>

عمادالدین اصفهانی در کتاب «تاریخ دولت آل سلجوق»<sup>۱۴۰</sup> می‌گوید: شهر «سمیرم»<sup>۱۴۱</sup> تحت حکومت «گوهر خاتون» بود. مردم این شهر از هوش و زیرکی<sup>۱۴۲</sup> زیادی برخوردار بودند، همانند قوم سبأ در زمان بلقیس، ملکه عادل قوم سبأ.

در عهد دولت فاطمی، «ست الملک» خواهر خلیفه وقت که به دوراندیشی و خردمندی و گذشت<sup>۱۴۳</sup> معروف است و سیده اروی که تنظیم امور اسماعیلیان در منطقه عمان را به عهده داشت، را می‌توان ذکر کرد.<sup>۱۴۴</sup>

در حکومت ایوبی «شجرة الدر» همسر ملک صالح ایوب که سلطنت و حکومت را برای مدت زیادی پشتیبانی کرد و توانست در سال ۱۲۴۹م با مهارت و زیرکی‌اش صلیبیان را بعد از اینکه شکست خوردند، از شهر بیرون کند.<sup>۱۴۵</sup> از زنان زیرک و با نفوذ و سیاستمدار مغرب «زینب النفزاویه» همسر ابی‌بکر بن عمر متوفی که عبدالمؤمن بن علی موحدی او را به عنوان حاکم مغرب گماشت.<sup>۱۴۶</sup>

در عصر حاضر ما نیز زنان مسلمان در عرصه‌های سیاسی فعالیت می‌کنند و توانسته‌اند در بعضی کشورها، به عنوان رئیس حکومت ارتقا یابند همانند رئیس کشور پاکستان و بنگلادش. منظور بنده از این واکاری تاریخی این نیست که خطاهای سیاسی اسفناکی را که زنان و مردان در حکومت و سیاست مرتکب شده‌اند، نادیده بگیریم. غرض از بیان این مطالب، بیان قدرت زنان در مسائل سیاسی و شرکت آنان در حکومت و

۱۳۶- همان، ج ۲، صص ۴۳۰ و ۴۳۱.

۱۳۷- همان، ج ۳، صص ۴۴۶ و ۴۴۷.

۱۳۸- أخبار الدولة السلجوقية، صدرالدین بن علی حسینی، تحقیق: محمد اقبال، بیروت، دارالآفاق الجدیدة، ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۴م، ص ۱۸۱.

۱۳۹- همان، ص ۱۸۹.

۱۴۰- امام فتح بن علی اصفهانی آن را خلاصه کرده است.

۱۴۱- شهری است نزدیک اصفهان.

۱۴۲- اختصار تاریخ دولة آل سلجوق، فتح اصفهانی، بیروت، دارالآفاق الجدیدة، ۱۴۰۰ق/ ۱۹۸۰م، ص ۱۰۶.

۱۴۳- تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۶۴۲.

۱۴۴- همان، ج ۴، ص ۲۰۷.

۱۴۵- همان، ج ۴، ص ۶۴۲.

۱۴۶- همان، ج ۴، صص ۶۴۳ و ۶۴۲.

تصمیمهای سیاسی است.

بعد از این واکاری تاریخی مختصر، همان‌طور که وعده داده بودم، شرط اجتهاد در ولایت را بررسی می‌کنیم.

### بررسی شرط اجتهاد در امام

بین اهل سنت درباره شرط اجتهاد در امام حاکم اختلاف است و سه قول از آنان نقل شده است:

قول اول: اجتهاد واجب است.

قول دوم: تقلید کردن از مجتهد جایز است.

قول سوم: ولایت کسی که از همه نزدیک‌تر به کمال است، واجب است.<sup>۱۴۷</sup> در مورد اینکه آیا این شرط در مورد کارگزاران و افراد پایین‌تر از امام مثل محتسب<sup>۱۴۸</sup> یا قاضی<sup>۱۴۹</sup> هم معتبر است یا خیر؟ اختلاف نظر هست، اما در اینکه حاکم اسلامی باید حداقل حد پایینی از این شرط را داشته باشد، یعنی آگاه به شرع و عالم به دین باشد، اتفاق نظر هست، اگرچه به مرتبه اجتهاد نرسیده باشد.

به علاوه باید ببینیم این شرط اجتهاد که اهل سنت آن را از شروط امام و حاکم اسلامی شمرده‌اند، آیا اجتهاد مطلق است یا اجتهاد مقید؟

ظاهر این است که آن‌طور که از کتب سیاسی و احکام سلطانیه برمی‌آید، مقصودشان اجتهاد مقید است. اما در مذهب امامیه، منظور از شرط اجتهاد در حاکم، اجتهاد مطلق است.<sup>۱۵۰</sup>

اما با بررسی و تحقیق معلوم می‌شود که منظور از این اجتهاد؛ یعنی اجتهادی که در مذهب جعفری مورد نظر است، اجتهاد مقید است نه اجتهاد مطلق.

مؤید این مطلب این است که در مذهب امامیه، شرط است که ولی‌امر مسلمانان باید شیعه دوازده امامی باشد؛ چنان که امام خمینی(ره) می‌گوید: روایت<sup>۱۵۱</sup> دلالت می‌کند بر اینکه حاکم اسلامی باید از امامیه باشد و غیر از امامیه، به عنوان حاکم اسلامی منصوب نمی‌شود و حکم او نافذ نیست.<sup>۱۵۲</sup>

یکی از کسانی که اجتهاد مطلق را شرط نمی‌دانند، مهدی شمس‌الدین، عالم شیعی معاصر است. او می‌گوید: فن اجتهاد که الآن مرسوم است و قبلاً هم بوده است، منحصر در یک مذهب است، حتی نزد شیعیان که اصطلاح مجتهد مطلق را در

۱۴۷- السیاسة الشرعية فی اصلاح الراعی و الرعية، ص ۲۷.

۱۴۸- معالم القرية فی احکام الحسبه، ابن اخوه قریشی، بیروت، دارالحدانة، ۱۹۹۰م، صص ۳۰ و ۳۱.

۱۴۹- بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ج ۲، ص ۴۶۰.

۱۵۰- اصول الدین و فروعہ عند الشیعة الإمامية، احمد زکی تفاحه، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۱م، ص ۱۵۵؛ الاسلام یقود الحیاة، ص ۲۲.

۱۵۱- یعنی مقبوله عمر بن حنظله.

۱۵۲- «الاجتهاد و التقليد»، ص ۱۰۴.

مقابل اصطلاح مجتهد متجزی به کار می‌برند. مجتهدانی را که من می‌شناسم، مجتهد در یک مذهب هستند، مثلاً مجتهد در مذهب حنفیه یا مذهب مالکیه یا غیر از اینها. اما مجتهد در شریعت اسلامی مجتهد مطلق در اسلام است. (۲۶)

در عصر حاضر من کسی را نمی‌شناسم که به این معنی مجتهد باشد و این به جهت بسته بودن باب اجتهاد در مذاهب و عدم بررسی صحت احکام دیگر مذاهب است.<sup>۱۵۳</sup>

استاد مرتضی مطهری نیز به این مطلب اشاره کرده است و با تأسف از سد باب اجتهاد در جهان اسلام یاد می‌کند و می‌گوید: سد باب اجتهاد در میان اهل تسنن صورت گرفت و مستقیماً به جهان شیعه مربوط نبود، اما خواه و ناخواه در جهان شیعه نیز تأثیر نامطلوب گذاشت. در فقه شیعه پس از قرن هفتم، بینشها و دیدهای عمیقی بیدار شده در بعضی قسمتها تحولات وسیعی رخ داده است، در عین حال نمی‌توان انکار کرد که در این سیستم فقهی نیز تمایل به طرح مسائل به صورت هفت قرن پیش و گریز از مواجهه با مسائل مورد احتیاج روز و بی‌میل به کشف طریقه‌های نو تر و عمیق تر به شکل راحتی دیده می‌شود (۲۷).<sup>۱۵۴</sup>

مؤید دیگر این بحث مطالبی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد و در آنجا آمده که دین رسمی ایران، اسلام و مذهب آن جعفری اثنی عشری<sup>۱۵۵</sup> است. در حالی که خبرگان و اصل حل و عقد در حکومت اسلامی در اینکه اجتهاد شرط ولی فقیه است که زمام امور به دست اوست، بحثی ندارد. این مطلب که در مورد مذهب جعفری گفتیم، امروز دقیقاً در مذاهب اهل تسنن نیز وجود دارد. در کشورهای مالکی مذهب، حاکم و والی باید مجتهد در مذهب امام مالک بن انس باشد. در مناطق و کشورهای شافعیه و حنفیه و حنبلیه نیز همین‌طور است.

به هر حال، اجتهاد مطلق باشد یا مقید، مقصود از وجوب آن، این است که امام به کمک اصل حل و عقد و کارگزارانش قادر به اجرا و تنفیذ قوانین الهی باشد و بتواند به وسیله اجتهاد مسائل مستحدثه و مشکلات جدید و نو را با استناد به اصول و

۱۵۳- «الوحدة الإسلامية إطلاقة على المؤثرين التاريخي والمنهجي»، محمد مهدی شمس‌الدین، مجله المنطلق، بیروت، ع ۱۱۳، ۱۹۹۵م، ص ۱۰۱.  
۱۵۴- ختم النبوة، صص ۷۸-۸۰.

۱۵۵- در اصل دوازدهم از فصل اول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آمده است که «دین رسمی ایران، اسلام و مذهب آن جعفری اثنی عشری است و این اصل تا ابد غیر قابل تفسیر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاهها رسمیت دارند و در هر منطقه‌ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب (پیرامون قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، محمدعلی تسخیری، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۱۴ق / ۲۰۰۳م، صص ۱۳۸-۲۳۲).

قواعد ثابت اسلام، حل کند.<sup>۱۵۶</sup> در این مجال شایسته است که به بحث اعلمیت که پیوند عمیقی با اجتهاد دارد، نیز بپردازیم.

### شرط اعلم بودن مجتهد

در اینجا اشاره می‌کنیم به اینکه در مذهب شیعه بین «مرجع تقلید» و «ولی فقیه» چه فرقی است. یک فرق این است که در مرجع تقلید، اعلم بودن شرط است، اما در ولی فقیه اعلم بودن شرط نیست. تنها چیزی که باید در ولی فقیه وجود داشته باشد، عنصر خبره بودن است.

به همین جهت علمای شیعه در رساله‌های عملیه خود در باب تقلید می‌گویند که مرجع تقلید باید اعلم باشد.<sup>۱۵۷</sup> در حالی که در باب ولایت فقیه می‌گویند که ولی فقیه باید مجتهد عادل باشد و اعلم بودن را در ولی فقیه شرط نمی‌دانند.<sup>۱۵۸</sup>

بنابراین در مذهب امامیه، شرط نیست که ولی فقیه اعلم هم باشد. اهل سنت نیز همین نظر را دارند؛ چرا که آنها نیز امامت مفضول با وجود امام فاضل را جایز می‌دانند.<sup>۱۵۹</sup>

### جمع بندی بحث شروط

ملاحظه کردیم که همان شروطی که در مذهب شیعه در مورد ولی فقیه معتبر است؛ در مذهب اهل سنت نیز در مورد امام معتبر است. اگر هم شرطی در یک مذهب ذکر شده و در دیگری ذکر نشده، آن شرط در ضمن شروط دیگر آن مذهب لحاظ شده است، یا اینکه این شرط بدیهی است که در مذهب دیگر نیامده است.

به عنوان مثال شرط «پاک‌زادی» که در مذهب شیعه جزء شروط ولی فقیه ذکر شد، در مذهب اهل سنت در شرط قریشی بودن امام مستتر است؛ به جهت اینکه اگر نسب شخص قریشی باشد، حلال‌زاده نیز هست. (۲۸)

همچنین شرط زنده بودن حاکم که شیعه آن را ذکر کرده، در اهل سنت نیز معتبر است، اگرچه بر آن تصریح نکرده‌اند؛ زیرا اینکه حاکم نباید مرده باشد، بدیهی است. ابن حزم می‌گوید: جایز نیست از مرگ امام سه روز بگذرد و امام تعیین نشود.<sup>۱۶۰</sup> همچنین می‌گوید: این مطلب که در هر زمان باید یک قائل به حق وجود داشته باشد، صحیح است. همچنین صحیح است که

۱۵۶- ختم النبوة، صص ۷۱-۷۳.  
۱۵۷- به عنوان نمونه نک: المسائل المنتخبة، علی حسینی سیستانی، بیروت، دارالمورخ العربی، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۴م، ص ۱۳، مسئله ۹.  
۱۵۸- من اجل الاسلام، صص ۲۳-۲۵، ۴۷-۵۲؛ الحركة الاسلامية ... هموم و قضايا، ص ۳۰۴.  
۱۵۹- الاحکام السلطانية، صص ۳۵-۳۷.  
۱۶۰- علم الکلام علی مذهب اهل السنة والجماعة، ص ۹۵.





اگر اجماع یک امت بر چیزی قائم شد، آن چیز حق است. همچنین این مطلب از مسلمانات مذهب شیعه است که ولی امر در همه زمانها باید باشد، چنان که در احادیث شیعه موجود است. ابن بابویه قمی در کتاب *علل الشرایع* بابی را تحت عنوان «العلّة التي من اجلها لا تخلصوا الارض من حجة الله - عزوجل - علی خلقه»، آورده و ذیل آن، سسی و دو حدیث را ذکر کرده است (۲۹).<sup>۱۶۱</sup>

این مطلب که در یک زمان امام باید یکی باشد، نزد مذهب سنی و شیعه مسلم است و بر این مطلب اجماع نیز نقل شده است؛ چرا که ابن حزم می گوید: اتفاق نظر وجود دارد که جایز نیست در یک زمان در تمام دنیا دو امام باشد؛ باهم متفق هماهنگ باشند یا نباشند؛ در دو مکان باشند یا یک مکان.<sup>۱۶۲</sup> محمدحسین فضل الله می گوید: در میان کسانی که بعد از پیامبر اکرم (ص) معتقد به امامت می باشند، اختلافی نیست. بنابراین هیچ کس در امامت امام شریک نیست و هیچ کس در امری ولایت ندارد، مگر اینکه با اجازه و زیر نظر امام باشد؛ چرا که او تنها امام مسلمانان است.<sup>۱۶۳</sup>

مقصود از ذکر این مطالب، پایان دادن به دعوا و اختلافاتی است که به وجود آمده است. بنابر مذهب امامیه؛ امام علی (ع) بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) از حق خود گذشت کرد و همان طور که در بحث وجوب طاعت امام هم گفتیم و از ظاهر نامه امام علی (ع) به مالک اشتر که در *نهج البلاغه* آمده، این مطلب فهمیده می شود، آنجا که می فرماید: پس دست خود را باز کشیدم تا اینکه دیدم گروهی در دین خود نماندند، و از اسلام روی برگرداندند و مردم را به نابود ساختن دین محمد (ص) خواندند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را باری نکنم، رخنه یا ویرانی ای در آن بینم که مصیبت آن بر من سخت تر از محروم ماندن از خلافت است و از بیسن رفتن حکومت بر شما که چند روزی بیش دوام نیاورد و چون سرابی نماند یا چون ابری که فراهم نشده پراکنده گردد، پس در میان آن آشوب و غوغا برخاستم تا جمع باطل پراکنده شد و محو و نابود گردید و دیانت استوار شده و برجای بیارمید.<sup>۱۶۴</sup>

همچنین امام حسن مجتبی (ع) حکومت را به معاویه تسلیم کرد و از اینکه درباره حکومت با او جدال کند و خودش خلیفه شود، به خاطر ترس از اینکه این مسئله به جنگ بکشد و اسلام شکست بزرگی را متحمل شود، پرهیز کرد.<sup>۱۶۵</sup>

به اصل بحث برمی گردیم: هنگامی که همه شروط امامت و ولایت در شخصی جمع شود، اطاعت از او واجب است و او جانشین و خلیفه خدا بر بندگان<sup>۱۶۶</sup> و مورد اطمینان امت است. در این صورت حاکم نیز باید به نحو احسن از عهده امانت برآید. این مستلزم آن است که آنچه را که به نفع مصلحت مسلمانان است، انجام دهد و آنچه را که به ضرر ایشان است، از آنها دفع کند.<sup>۱۶۷</sup> که این مطلب عنوان مبحث بعدی ماست.

## ولایت امام

ماوردی وظایف امام را در ده مورد بیان کرده که ما خلاصه آن را ذکر می کنیم.

۱. حفظ حراست دین از بدعت گذاری و شبهه افکنی، براساس اصول پایدار و آنچه گذشتگان امت در مورد آن وحدت نظر داشته اند.
  ۲. قطع دشمنی و نزاع بین طرفین دعوا.
  ۳. حفاظت کشورهای اسلامی و دفاع از حریم و مرزهای آن، تا مردم به راحتی بتوانند به کسب و کار پرداخته و با امنیت مالی و جانی به مسافرت بپردازند.
  ۴. اقامه و اجرای حدود (حد شراب، زنا، قتل).
  ۵. محکم کردن مرزها با تجهیزات و نیروی نظامی به جهت حفظ خون مسلمانان و معاهداتی که در ذمه اسلام هستند.
  ۶. جهاد با دشمنان اسلام پس از دعوت آنان به پذیرش اسلام.
  ۷. گردآوری مالیات و وجوهات که براساس نص و اجتهاد از سوی شرع مقدس واجب گردیده است.
  ۸. مشخص کردن میزان بودجه و حقوق از بیت المال بدون هیچ افراط و تفریط.
  ۹. استخدام و به کارگیری افراد با کفایت و خیرخواه در اجرای امور، تا اینکه کارهای مردم با کفایت و کاردانی آنان انجام پذیرد.
  ۱۰. حاکم اسلامی باید شخصاً امور را تحت نظر قرار دهد و احوال جامعه را از نظر بگذراند و به واگذاری کارها به دیگران صرفاً اکتفا نکند.<sup>۱۶۸</sup>
- ابن ابی ربیع وظایف خلیفه را در پنج مورد بیان کرده است که عبارتند از:

۱. اداره خود: به عنوان مثال روزش را بین ذکر و شکر خداوند، توجه به امور مردم، خواب و خوراک، لذات، خوشی ها و غیره

۱۶۶- السیاسة الشرعية فی اصلاح الراعی والرعية، ص ۱۹؛ الاسلام یقود الحیاة، ص ۱۵۲.

۱۶۷- المقدمه، ص ۱۹۶.

۱۶۸- تفصیل آن را نک: الاحکام السلطانية، صص ۵۱-۵۳.

۱۶۱- همان، ص ۹۶.

۱۶۲- همان، صص ۱۹۵-۲۰۱.

۱۶۳- الحركة الاسلامية ... هموم وقضايا، ص ۳۰۱.

۱۶۴- نهج البلاغه، ج ۳، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۱۶۵- صلح الحسن، راضی آل یاسین، منشورات ناصر خسرو،

۱۳۹۹/۱ق / ۱۹۷۹م، ص ۳۷۳.

تقسیم کند. از جزع و ناخرسندی پرهیز کند، عجله نکند، در مورد خودش و مردم حکم به حق و عدل کند.

۲. اداره و حفاظت از بدنش: به عنوان مثال شهوتش را کنترل کند، به تهذیب نفس بپردازد و از عجز و کسالت و زشتیها دوری کند و مصالح مردم را بر مصالح خودش مقدم بدارد.

۳. اداره و مدیریت خواص و از جمله مهم‌ترین آنها جانشین، کاتب و کارگزارانش.

۴. اداره و مدیریت عموم مردم، به عنوان مثال ساختمانهای شهر را کنترل کند، مردم را یاری کند و خیر را در میان آنان رواج دهد و اسباب نزاع و کشمکش را از میان بردارد.

۵. اداره و مدیریت جنگها، به عنوان مثال اخبار اوضاع مملکتش را از دشمن پنهان بدارد، فرماندهی شجاع و باتجربه را بر لشکر بگمارد، رأساً از دشمن دغدغه (حمله) را داشته باشد. بدون بصیرت اقدام به جنگ نکند، مگر بعد از، از بین بردن حيله و نیرنگ، به خاطر سود در اموال و حفظ خونها در اینکه غنایم را بدون اسراف تقسیم کند و کسی را که استحقاق مقدم شدن را دارد، مقدم کند.<sup>۱۶۹</sup>

با دقت و بررسی ملاحظه می‌کنیم که مدیریت نفس و بدن بیشتر نزدیک به شروط امام است تا اینکه وظیفه‌اش باشد.

دهلوی وظایف خلیفه را چهار مورد شمرده که عبارتند است:

۱. از بین بردن ظلمها.

۲. اقامه حدود (برپا داشتن و اجرای احکام).

۳. نظارت کردن بر قضاوت.

۴. واگذاری امور به افراد شایسته.<sup>۱۷۰</sup>

ناگزیر آنچه دهلوی ذکر کرده، مثل کلیاتی می‌ماند که در آنها تمام شروطی که علما احکام حکام را نوشته‌اند، درج می‌شوند. از جمله آن احکام، همان چیزی است که از ماوردی و ابن ابی‌ربیع بیان کردیم.

اما شیعه امامیه در وظایف ولی فقیه به لحاظ گستردگی و حساسیت ویژه آن اختلاف دارند. بنابراین بعضی از علمای شیعه، ولایت ولی فقیه را محدود به امور حسبه و فقهی می‌کنند؛ یعنی در مدیریت افراد ناتوان، از جمله افراد سفیه، اطفال و دیوانه‌ها و مدیریت امور اوقاف عام.<sup>۱۷۱</sup>

برخی دیگر از شیعه امامیه، مقدار کمی ولایت ولی فقیه را

گسترده کرده‌اند، به خاطر اینکه به امور حسبه، اقامه حدود را نیز اضافه می‌کنند. به عنوان مثال دست سارق را قطع کند، شخص زناکار را تازیانه بزند، قاتل را از بین ببرد.

برخی دیگر، دایره ولایت را گسترده‌تر می‌کنند؛ به خاطر اینکه برای ولی فقیه حاکمیت و سلطنت قرار می‌دهند. از جمله کسانی که این کلام اخیر را تأیید می‌کنند، محمد بن مکی از قدمای شیعه است که ابتدای بحث به آن اشاره شد، محمدباقر صدر و روح الله خمینی نیز موافق این نظر هستند و این همان نظری است که در نظام جمهوری اسلامی در ایران<sup>۱۷۲</sup> بر آن تکیه شده است.

وظیفه ولی فقیه قبل از انقلاب محدود در فتوا بود و اما اکنون وظیفه او «رهبری با نفوذ گسترده است»<sup>۱۷۳</sup> و این همان مفهومی است که در ابتدای بحث به آن پرداختیم و ولی فقیه را مترادف امام و خلیفه قرار دادیم. به تحقیق اختلاف در محدوده وظایف ولی فقیه یکی از دلایلی است که سبب شده در زمان غیبت کبری امام دوازدهم(ع) در عمل مکاتب سیاسی و اجتماعی جداگانه‌ای به وجود آیند.<sup>۱۷۴</sup>

عبدالاعلی شیزواری تأکید کننده حاکمیت مطلقه‌ای که به فقیه واگذار شده، می‌گوید: شئون فقیه جامع الشرائط منحصر در حجیت فتوا و نفوذ حکم نیست، بلکه او حجت وجودی هم دارد ولو اینکه ساکت باشد. و به همین دلیل احتجاج به او بر بندگان در روز قیامت صحیح است و همچنین جایز است که ولی فقیه از جهال اگر در فهم احکام به او رجوع نکردند، شکایت کند؛ زیرا در حدیثی آمده است: سه دسته در روز قیامت به خداوند شکایت می‌کنند: «حاکمی که از او سؤال نشده است...»<sup>۱۷۵</sup> کما اینکه برای ولی فقیه ولایت در نظم و انتظام نیز هست؛ یعنی ولی فقیه باید به دنیا و سیاست بشر نظم الهی ببخشد، به شرط اینکه بر همه چیز مسلط باشد و دست او در همه چیز باز باشد.<sup>۱۷۵</sup>

اهل سنت با این نظر امامیه که اختیارات ولی فقیه گسترده است و حکومت کردن را هم شامل می‌شود، موافقتند. ابن خلدون مقرر می‌دارد که صاحب شرع عهده‌دار اوامر مهم است: یکی اجرای امور دینی بر مقتضای تکالیف شرعی که مأمور است آنها را تبلیغ کند<sup>۱۷۶</sup> و مردم را بدانها وادارد و دیگری تنفیذ

۱۷۲- من اجل الاسلام، صص ۴۰-۴۵.

۱۷۳- «الوضع الفکری و السياسی للشیعه فی العصر الحدیث»، ص ۶۰؛ عقاید الامامیه، صص ۵۸ و ۵۹.

۱۷۴- «المرجعية الدينية عند الشيعة الامامية: جذورها التاريخية و مراحل قطورها»، ص ۶.

۱۷۵- تهذیب الاصول، بیروت، دارالاسلامیه، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۵م، ج ۲، ص ۱۱۴؛ اصل الشیعه و اصولها، صص ۱۳۶-۱۳۸؛ علی و الحاکمون، ص ۹۲؛ اصول الدین و فروعها عند الشیعة الإمامیه، ص ۱۵۵.

۱۷۶- برای تفصیل این مطلب، رک: المقدمه، صص ۱۹۱ و ۱۹۲.







سیاست به مقتضای مصالح عمومی در عمران و اجتماع بشری که برای بشر ضروری است و باید رعایت شود، تا مبادا در نتیجه مسامحه تباهی به آن راه یابد.<sup>۱۷۷</sup>

همچنین می‌گوید: باید دانست که کلیه مناصب شرعی دینی مانند نماز (امام جماعت شدن) و فتوا و قضاوت یا داوری، جهاد و حسبه در زیر عنوان امامت بزرگ یا خلافت مندرج است؛ چنان که گویی خلافت به منزله دستگاه رهبری بزرگ و ریشه جامع و کامل است و همه این مناصب که ذکر کردیم، از آن منشعب می‌شود و داخل در آن است. از این رو خلافت و تصرفات آن به طور عموم ناظر بر همه احوال دینی و دنیوی ملت اسلام است و اجرای احکام مشروع در پاره‌ای از امور این جهان و آن جهان مردم می‌باشد.<sup>۱۷۸</sup> ماوردی نیز می‌گوید: امامت اصلی است که قوانین و قواعد ملت بر پایه آن مستقر است و به واسطه امام مصالح امت منظم می‌شوند، تا اینکه امور عمومی مردم به واسطه آن به سامان برسد و دیگر ولایتها از جانب امام مدیریت شود.<sup>۱۷۹</sup>

محمدباقر صدر نیز متذکر می‌شود که ولایت فقیه امور زیر را بر ولی فقیه واجب می‌کند:

اولاً: حفاظت از شریعت و رسالت و از بین بردن کینه و نیرنگ کیدکنندگان از شریعت.

ثانیاً: اجتهاد در بیان احکام اسلامی و مفاهیم آن.

ثالثاً: اشراف بر امور مردم و زیر نظر داشتن آنها به وسیله انتصاب افراد و واگذار کردن امور به آنها.<sup>۱۸۰</sup>

به تحقیق این اموری که بیان شد، خلاصه‌ای از همان موارد ده‌گانه‌ای است که ماوردی آن را بیان کرده است. وظایف اول و دوم و سوم که ماوردی آن را بیان کرده، مندرج در همان مورد اولی است که شهید صدر آن را بیان کرد.

همچنین وظیفه هفتم و هشتم و نهم و دهم در سخن ماوردی مندرج در مورد دوم شهید و وظیفه دوم و چهارم و ششم ماوردی مندرج در مورد سوم است که شهید صدر آن را بیان کرد.

از مهم‌ترین وظایف ولی فقیه این است که امر به معروف و نهی از منکر کند و در جایی که بر مسئله‌ای نص که دلالت بر حرمت یا وجوب کند، نیامده باشد، ولی امر می‌تواند به وسیله حکم ثانوی امر و نهی کند. در این صورت، اگر ولی امر از فعل مباحی نهی کند، آن فعل حرام و اگر به فعل مباحی امر کند، آن فعل واجب می‌شود.<sup>۱۸۱</sup> این نوع احکام که ولی فقیه آنها را صادر

می‌کند، احکام ولایتیه (حکم حکومتی) نامیده می‌شوند و این مبتنی بر قواعد و اصول عمومی است که ولی فقیه را در تشریح و اجتهاد کمک می‌کند. بنابراین تبعیت از احکام حکومتی بر ملت الزامی است.<sup>۱۸۲</sup>

از این رهگذر اهمیت شرط اجتهاد در حاکم و ولی فقیه، در حکومت، سیاست و تدبیر روشن می‌شود. می‌توان گفت: اجتهاد همانند محور آسیایی است که دیگر وظایف امام حول آن می‌چرخد. پس هر مقدار ولی فقیه در اجتهاد دارای قدرت بیشتر باشد، وظایفش را در سیاست و حکومت قوی‌تر و محکم‌تر انجام می‌دهد.

در اینجا یک سؤال ممکن است پیش بیاید که آیا ممکن است اهل تسنن به ولی فقیه شیعه رجوع کنند؟ و آیا ممکن است که کارگزاران دستگاه حکومت ولی فقیه از علمای اهل تسنن و شیعه به طور مساوی تشکیل شود و بر طبق مبادی عام شریعت اسلام عمل شود و کدورت و تفرقه جای خود را به همدلی و صلح دهد؟

جواب اشکال اول را با یک نمونه تاریخی بزرگ که مغرب شاهد آن بوده، بیان می‌نماییم و آن اینکه مولی ادریس اول که شیعه زیدی بود، بعد از اینکه در سال ۱۷۲ق شکست خورد، در آن هنگام به مغرب پناه آورد. اهالی مغرب که اکثرشان اهل سنت بودند، او را به عنوان امام نصب کردند، تا امور دین و دنیای آنها را تدبیر کند.<sup>۱۸۳</sup> این نمونه روشنی از انسجام سیاسی بین مذاهب اسلامی مختلف است.

اما جواب اشکالی را هم که مربوط به کارگزاران بود، با داستان ابوبکر طرطوسی توضیح می‌دهیم. ایشان یکی از علمای اندلسی و مالکی مذهب بود که به سمت مصر رفت و در آنجا سکنی گزید؛ در حالی که تحت حکومت فاطمی بود و ایشان کتاب «سراج الملوک» خود را به وزیر دولت فاطمی، مأمون بطاحی اهدا کرد و سهم بسزایی در تعدیل قانون ارث در عهد فاطمیان داشت؛ در حالی که دولت فاطمی، دارای مذهب شیعه اسماعیلیه بودند و قانونشان با مذهب اهل سنت متفاوت است (۳۰).<sup>۱۸۴</sup>

در عصر حاضر نیز اتحاد و انسجام اسلامی بین مذاهب اسلامی عمیق‌تر و گسترده‌تر از گذشته است و تقریب همانند دیگر مسئولیتهای تمدنی بر فرد واجب است و دعوت به تقریب بیشتر و قوی‌تر از دعوت به تعصبات مذهبی است. بنابراین برای پرهیز از تفرقه و رکود فکری و فرهنگی، باید یک حرکت

۱۸۲- مراجعه کنید به سخنان آیت الله تسخیری با عنوان «التفاهم حول اصول الفقه سبیل التقرب» در اولین همایش تقریب بین مذاهب اسلامی، آیسسکو، صص ۱۹-۴۶ و با عنوان «التقرب بین مراتب الأدلة فی الاجتهاد» در دومین همایش تقریب، آیسسکو، صص ۲۶ و ۲۷؛ «الوضع الفکری و السیاسی للشیعة فی العصر الحدیث»، صص ۵۸.  
۱۸۳- تاریخ الاسلام، ج ۲، صص ۱۲۳-۱۴۱.  
۱۸۴- همان، ج ۴، صص ۴۵۳.

۱۷۷- همان، صص ۲۱۸.

۱۷۸- همان، صص ۲۱۹.

۱۷۹- الاحکام السلطانیة، صص ۲۷.

۱۸۰- الاسلام یقود الحیاة، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۱۸۱- اقتصادنا، محمدباقر صدر، صص ۶۸۴.

جدی صورت بگیرد و یک حکومت اسلامی که کارگزاران آن از تمام علمای اسلام اعم از مذاهب اهل تسنن و شیعه امامیه باشند، تشکیل شود.

### نتیجه بحث

در پایان این نتیجه حاصل می‌شود که نظریه خلافت و نظریه ولایت فقیه در حقیقت یک چیز هستند؛ چرا که مفهوم هر دو یکی است و هر دو شروط و وظایفی مثل هم را برای ولی فقیه بیان می‌کنند و پیروی از او را مستلزم حاصل شدن همین شروط می‌دانند.

خلافت در مذهب شیعه، معمول و رایج است، همان‌طور که

ولایت فقیه در تفکر سیاسی و فقهی اهل تسنن پذیرفته شده است و این نشانه فقه پویا و زنده اسلام است که فقهای سنی در کشورهای اسلامی آن را برپا کرده‌اند. اما جمود و تعصب - و نمی‌گویم مرگی - که در فقه اهل تسنن است، این حقیقت را غیر قابل باور کرده است. مؤید این مطلب سخن آیت الله محمدعلی تسخیری است آنجا که می‌گوید: گمان نمی‌کنم که ولایت فقیه به شیعه اختصاص داشته باشد، اغلب علمای اهل سنت وجود ولی فقیه را لازم می‌دانند، جز اینکه عدم اجرای ولایت فقیه در گذر زمان باعث فراموشی آن شده است.<sup>۱۸۵</sup>

۱۸۵- «الوضع الفکری و السیاسی للشیعة فی العصر الحدیث»، ص ۶۱.

### پی‌نوشت‌های مترجم

۱. خالد زهری، محقق و پژوهشگر مغربی، معاصر و متولد ۲۴ ربیع الاول ۱۳۸۹ق است. زهری مدرک دکترای خود را در گرایش «وحدة المناظرات الدینیة فی الفکر الإسلامی» از دانشگاه رباط در سال ۲۰۰۱م کسب کرد. کتابهای او در ایران به مقامات خوبی دست یافته است، چنان که کتاب «تذلیل العقبات فی طریق التقرب بین السنة و الشیعة الامامیة» که نگارش آن سه سال به طول انجامید، جایزه جهانی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران را به خود اختصاص داد. همچنین کتاب «تعلیل الشریعة بین السنة و الشیعة» ایشان، به عنوان یکی از سه اثر برتر مجمع جهانی تقریب انتخاب شد. خالد زهری اندیشمند مراکشی که در کتابخانه سلطنتی کشور مراکش مشغول به کار است، تاکنون آثار متعددی همچون «تذلیل العقبات فی طریق التقرب بین السنة و الشیعة الامامیة»، «نقد عصمت تورات و انجیل»، «راههای فهم قرآن و نتایج آن نزد حکیم ترمذی» و دهها مقاله علمی - پژوهشی ارائه داده است.

۲. شهید اول در کتاب *اللمعة الدمشقیة* به جواز اقامه حدود و قضا و حکومت در بین مردم در عصر غیبت توسط فقهای واجد شرایط، فتوا داده و بر مردم نیز واجب نموده است که در صورت تحقق چنین وضعیتی، فقها را مرجع خود قرار بدهند و نه حکام جور را (*اللمعة الدمشقیة*، شهید اول، ج ۲، ص ۴۱۷). شهید در تکمیل همین فتوا، در کتاب *القواعد و الفوائد* نیز ضابطه و ملاکی برای تعیین حدود ولایت و اختیارات فقیه حاکم، بیان فرموده که در مجموع با توجه به مثنوی سیاسی و عملی او، نشانگر اعتقاد عمیق شهید اول به ولایت فقیه و اجرای قوانین و حدود الهی توسط او در جامعه است (*القواعد و الفوائد*، ج ۱، ص ۴۰۵).

۳. حتی قبل از این بزرگواران، شیخ مفید (د ۴۱۳ق) و شیخ طوسی و دیگر علما به این مسئله توجه داشته‌اند. شیخ مفید

در عباراتش لفظ خلیفه را به کار برده که مراد از بعضی از آنها، امام معصوم (ع) و در بعضی دیگر غیر معصوم است. از جمله در کتاب زکات می‌گوید: «فلما وجد النبی کان الفرض حمل الزکاة إلیه و لما غابت عینه من العالم صار الفرض حمل الزکاة إلی خلیفته. فإذا غاب الخلیفه کان الفرض حملها إلی من نصب من خاصة الشیعة» (*المقنعة*، شیخ مفید، ص ۲۵۲). در این عبارت جانشین نبی را «خلیفه» و در دنبال عبارت، جانشین خاص خلیفه را سفیر می‌نامد و در صورت فقدان سفیر، فقها را مسئول این کار مطرح می‌نماید. شیخ طوسی نیز در کتاب «النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی» مناصب امام معصوم (ع) را برای فقیه هم جایز می‌شمارد و می‌گوید: «يجوز للفقها اهل الحق ان یجمعوا بالناس الصلوات كلها و صلاة الجمعة و العیدین و یخطبون الخطبتین و یصلون بهم صلاة الکسوف مالم یخافوا فی ذلک ضررا».

مرحوم شیخ در جای دیگری تصریح نموده که برگزاری نماز جمعه و عیدین، از مناصب امام معصوم (ع) و یا منصوب خاص وی است. او اقامه نماز جمعه و عیدین را چون دیگر جماعات برای فقیه جایز می‌داند و روشن است که این منصب را تفویض شده به فقیه می‌شمارد. برای تأکید این مطلب به بیانی دیگر، عبارتی از وی را در بحث حدود می‌آوریم که می‌گوید: «و لا تجوز الشفاعة فی اسقاط حد من الحدود لا عند الإمام و لا عند غیره من الغائبین عنه».

در اینجا هم وجود نایبانی را از طرف امام معصوم (ع) فرض کرده و حکم را بر فرض وجود ایشان بیان نموده است.

۴. یعنی قرار گرفتن چیزی در جایگاه چیز دیگر (*احکام القرآن*، تحقیق: علی محمد البجاوی، دارالفکر، ج ۴، ص ۱۶۴).

۵. یعنی به خدا که مرا به خلافت رغبتی و به حکومت حاجتی





نمود، لیکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را به عهده‌ام گذاشتید.

۶. یعنی به جانم سوگند تا عموم مردم حاضر نشوند، امامت منعقد نمی‌شود و کسانی که حاضرند و اهلیت دارند، حکم می‌کنند و حاضر نباید از «رأی جمع» سر باز زند و غایب نیز حق ندارد «با رأی جمع» مخالفت کند.

۷. راغب اصفهانی نوشته است: ولاء و توالی به معنای قرار گرفتن دو چیز و بیشتر در کنار یکدیگر است، به نحوی که چیز دیگری میانشان فاصله نیندازد و آن استعاره از قرب مکانی آورده شده است.

ولایت «به کسر واو» به معنای تصرف و ولایت «به فتح واو» به معنای تصدی و صاحب اختیاری یک کار است و گفته شده معنای هردو همانند دلالت و دلالت یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است (معجم مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، ص ۵۷۰). فیروزآبادی نیز ولایت «به کسر واو و فتح آن» را همسان پنداشته و آن را به معنای امارت و سلطنت تفسیر کرده است (القاموس المحيط، احمد بن یعقوب فیروزآبادی، ج ۴، ص ۴۰۴).

این منظور از این سکیت نقل کرده است که ولایت «به کسر واو» به معنای سلطنت و ولایت «به فتح واو» به معنای نصرت است (لسان العرب، ابن منظور، قم، نشر ادب الحوزة، ۱۴۰۵ق، ج ۱۵، ص ۴۰۱). بنابراین بی‌گمان یکی از معانی ولایت همان صاحب اختیاری، سلطنت و اولویت در تصرف است.

۸. اما امام خمینی در این باره می‌گوید: ماهیت و کیفیت قوانین اسلام می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. اولاً، احکام شرعی حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هرچه بیشتر نیاز دارد، فراهم آمده است. از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل؛ از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد، تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع، درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها، مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره، نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد (ولایت فقیه، روح الله خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۲۳ق، ص ۲۹).

۹. همه مذاهب بر وجوب امامت اتفاق دارند و قائلند که تعیین امامی که احکام خدا را اجرا و نظام امت را اداره کند، از اهم واجبات است. هیچ‌کس جز این، نظری ندارد، مگر اصم از معتزله‌ها و گروه نجدیها از خوارج که این مطلب را نپذیرفته‌اند. اینها عقیده داشتند اقامه خلافت واجب نیست، بلکه آنچه واجب است، اجرای دستورات شریعت و احکام آن می‌باشد. دلیل این گروه این است که اگر مردم بر عدل و رعایت احکام هماهنگی داشته باشند، دیگر نیاز به امام ندارند و وجود امام مورد نیاز نباشد، تعیین او جایز است نه واجب در میان سخنان این گروهها رفتاری به چشم می‌خورد که برای ایشان کافی است. اگر براساس گفته آنان، اجرای شریعت واجب باشد: ادای این واجب مستلزم انتخاب کردن است که متصدی ادای آن گردد. خلاف عقل است که افراد امت، به رهبری خود، به خود بتواند حول شریعت متفق شوند و اگر همچنین گردند، محال است که در تنفیذ حکم، همه یک رأی و هماهنگ باشند؛ زیرا طبیعتاً آرای انسانها متفاوت و مختلفند. در این صورت وظیفه افراد امت است که خلیفه یا امام را انتخاب کنند. به تعبیر دیگر، اجرای شریعت که از واجبات است، موقوف به انتخاب امام یا خلیفه است. این یکی از اصول منطق و تفکر سالم است که «مالا یتّم الواجب الا به فهو واجب».

از سوی دیگر، عده‌ای از همین گروه، در شرایطی امامت را واجب می‌دانند. دسته‌ای آن را در امنیت، واجب و در شرایط آشوب و فتنه جایز می‌دانند و گروه دیگری در امنیت جایز و در آشوب واجب می‌دانند (ولایت فقیه از دیدگاه اهل سنت، فاروق صفی زاده، تهران، نشر ندیر، ۱۴۲۳ق، صص ۸۷ و ۸۸).  
۱۰. آیت الله بروجردی در ضمن بررسی مقبوله عمر بن حنظله، ولایت فقیه و منصوب بودن فقها از ناحیه ائمه اطهار(ع) را با بیان دیگر تبیین کرده است که پس از طی مقدمات با یک قیاس استثنائی، مطلب را اثبات نموده است. از آنجا که آن طریق به نظر مترجم بسیار زیبا و گویا به نظر می‌رسد، مناسب است که به طریق فشرده و مختصر در اینجا آورده شود، تا مطلب روشن گردد.

ایشان معتقد است که مقبوله عمر بن حنظله از جهاتی برای نصب فقها در زمان غیبت کافی است و اگر کسی در این حدیث ایرادی داشته باشد، باز از راه دیگر منصوب بودن فقها را از ناحیه ائمه(ع) می‌توان فهمید. ایشان می‌گوید: برای اثبات ولایت فقیه چند مقدمه بیان می‌کنیم: اولاً، در هر اجتماعی کارهایی از قبیل جنگ و صلح و گرفتن مالیات و مصرف آن و اعمال سیاست داخلی و خارجی، وجود دارد که از وظایف فرد نیست، بلکه از وظایف زمامدار و حکومت است. ثانیاً، در

اسلام یک سلسله قوانین سیاسی و اجتماعی از قبیل قوانین حدود و قضا و جمع‌آوری زکات و مصرف آن و غیر اینها وجود دارد که باید به دست رهبران سیاسی اجرا شود و بدین جهت عامه و خاصه اجماع دارند که امت اسلامی احتیاج به زعیم و رهبر سیاسی دارد. ثالثاً، در اسلام وظایف سیاسی از وظایف عبادی و رجال دین از رجال سیاست جدا نیست؛ چنان که رسول خدا(ص) و حضرت علی(ع) در عین حال که اقامه نماز جمعه و جماعت می‌کردند، رهبری سیاست امت را نیز بر عهده داشتند و فرمان جنگ و صلح می‌دادند و متجاوزان را به کیفر می‌رساندند و مالیات می‌گرفتند و در راه حوائج عمومی امت اسلام مصرف می‌کردند. پس از بیان این سه مقدمه می‌گوییم: براساس عقیده شیعه، رهبری سیاسی اسلام بعد از پیامبر(ص) به امیرالمؤمنین و ائمه اطهار(ع) منتقل شده است و انجام آن در صورت قدرت از وظایف آنان محسوب می‌شده است. بنابراین افرادی همچون زراره و محمد بن مسلم در این‌گونه مسائل به ائمه مراجعه می‌کردند و چون برای شیعیان میسر نبود که در امور حکومتی همیشه به ائمه(ع) مراجعه نمایند و از طرفی غیبت امام(ع) از انظار شیعیان نیز پیش‌بینی می‌شد، بدون شک اصحاب ائمه(ع) پرسیده‌اند که اگر مراجعه به ائمه(ع) ممکن نبود، و یا امام(ع) غایب شد، مردم در کارهای حکومتی به چه کسی رجوع نمایند و ائمه که از رجوع به حکام طاغوت شدیداً نهي می‌کردند، یقیناً افراد با صلاحیتی را به عنوان مرجع امور سیاسی تعیین کرده‌اند، ولی آن سؤال و جوابها یا اصلاً ضبط نشده و یا از کتابهای حدیث بعداً ساقط شده و به ما نرسیده است و فقط حدیث عمر بن حنظله و ابوخیثمه به ما رسیده است. پس از طی این مقدمات نتیجه‌گیری می‌کند: حال که معلوم شد ائمه(ع) برای انجام کارهای حکومتی یقیناً کسانی را تعیین کرده‌اند، ناچار باید گفت: فقیه عادل را تعیین کرده‌اند؛ زیرا احدی از علما تعیین غیر فقیه را نگفته‌اند. پس باید بگوییم: ائمه(ع) یا اصلاً کسی را نصب نکرده‌اند و یا فقیه عادل را نصب کرده‌اند و چون ممکن نیست کسی را نصب نکرده باشند و امور مهم حکومتی را مهمل گذاشته باشند، پس حتماً فقیه عادل را نصب کرده‌اند. با این توضیحات نصب فقیه عادل به حکومت و ولایت از طرف ائمه قطعی است و حدیث عمر بن حنظله نیز از شواهد آن خواهد بود (تحقیقی پیرامون ولایت فقیه، حبیب الله طاهری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۷ش، ص ۲۱۶).

۱۱. با کمی دقت و تأمل در احادیث و آیات کلام الله مجید سرمشق می‌شود که ولایت فقیه، یا امامت عظمی، در حقیقت و واقع، استمرار حرکت انبیا و اوامر نهضت آنان است؛ زیرا مقصود اصلی از بعثت انبیای الهی، رعایت مصالح دینی و دنیوی مردم

است و آنچه پیامبران در تمام زمانها و مکانها، از معاملات و مناکحات و جهاد و حدود و قصاص و اظهار شعائر اسلام در اعیاد و جماعات، از جانب خدا وضع و مقرر فرموده‌اند، همه و همه به خاطر رعایت مصالح دین و دنیای مردم بوده و امور مذکور هم بدون رهبری قاطع و قادر، به اعمال و انجام نمی‌رسد؛ زیرا با وجود اختلاف آراء و وجود دشمنیهای معمولی در افراد بشر، کمتر کسی حاضر می‌شود زیر بار حق برود و از حدود حقوق خود تجاوز نکند و این اختلافات آراء و تنازع، چه بسا منجر به هلاکت امت گردد، اما در مقابل تعیین و نصب رهبر مسلمانان، موجب جلب و به دست آوردن منافع بی حد و دفع و از بین بردن مفسد بی‌شمار می‌گردد. بنابراین استمرار حرکت انبیای عظام و ضمانت اجرایی اهداف آسمانی آنان، نصب رهبری واجد شرایط مشخص را برای جامعه اسلامی به منظور رسیدن به اهداف مذکور ایجاب می‌کند (ولایت فقیه از دیدگاه اهل سنت، ص ۱۰۰).

۱۲. البته باید توجه داشت فقهای اهل سنت دو دسته‌اند: عده‌ای عدالت را شرط می‌دانند و عده‌ای آن را شرط نمی‌دانند. در کتب اهل سنت روایات زیادی وجود دارد که عدالت را در حکم شرط ندانسته، اطاعت حاکم را در هر حال و با هر منفعتی که باشد، واجب دانسته و مخالف آنان را موجب ذلت و خواری در دنیا و عذاب در آخرت می‌دانند. به عنوان مثال: «لا تکفر من اهل القبلة بذنب وان عملوا الکبائر، و صلوا مع کل امام و جاهدوا مع کل امیر» (کنز العمال، ج ۱، ص ۲۷۵) و «عن ابی هریره قال رسول(ص) الجهاد واجب مع کل امیر برآکان او فاجراً» (المعنی، ابن قدامه، ج ۹، ص ۱۸۳). به خاطر این روایات و بسیاری روایات دیگر که به خاطر اختصار ذکر نکردیم، احمد بن حنبل و عده زیادی از فقهای اهل سنت فتوا داده‌اند که اطاعت امیر گرچه فاسق و شارب خمر باشد، لازم و واجب است و بنا به نقل زحیلی در کتاب «الفقه الاسلامی و ادلته» همه فقهای چهارگانه در مسئله انعقاد امامت معتقدند که اگر کسی با زور و کودتا زمام امور مسلمانان را به دست گرفته است، امیرالمؤمنین خواهد بود و اطاعت لازم است.

ابن قدامه در المعنی که براساس فقه احمد بن حنبل نوشته شده است، پس از نقل روایت ابوهریره می‌گوید: «فقال احمد: لایعجبنی ان یخرج مع الامام او القائد اذا اعترف بالهزیمه و ترضیع المسلمین و انما یغزو مع من له شفقة و حیطة علی المسلمین، فان کان القائد یرف بشرب الخمر و الغلول یغزی معه انما ذلک فی نفسه» (همان). براساس این‌گونه روایات و فتاوا است که امروزه علما زعامت و رهبری پادشاهان را با همه جنابیتی که دارند، تثبیت نموده و مخالفت آنان را موجب غضب





خدا و رسول و عذاب قیامت معرفی می‌کنند و مردم بیچاره را در زیر ظلم و فشار طاقت فرسای این جنایت‌کاران نگه داشته و اجازه هیچ‌گونه مخالفت را به احدی از نظر شرعی نداده‌اند. از آنجا که فتاوی این فقها، براساس روایاتی است که در کتبشان موجود است، باید آن روایات را جواب داد، تا اساس این فتاوی فرو ریزد. در مقام جواب این روایات باید گفت: اولاً، جعلی بودن این روایات که غالباً در مسئله حکومت و رهبری است، از سر تا پای این روایات ظاهر و هویدا است. این نوع روایات ساخته و پرداخته دست حکام جور است که برای تحکیم و تثبیت حکومت خود و جلوگیری از شورش مسلمانان علیه آنان جعل شد و بین مسلمانان منتشر گردید و اکثر این کار در زمان معاویه انجام گرفت. ثانیاً، بر فرض جعلی نبودن، این روایات مطلقاً هستند که باید آنها را با روایات دیگری که در این باب وارد است و در کتب اهل سنت نیز نقل شده است، تقیید زد؛ زیرا همان پیامبری که به نحوی مطلق فرموده اطاعت امیر بر رعیت لازم است، در جای دیگر فرموده: اطاعت مخلوق در معصیت خالق جایز نیست و این قبیل روایات کم نیستند و در کتب اهل سنت نیز نقل شده است. بنابراین بسیاری از علمای اهل سنت همانند فقهای شیعه عدالت را در رهبری شرط دانسته و اطاعت او را در جایی که فرمان به معصیت دهد، لازم ندانسته‌اند از جمله:

۱) «لا طاعة فی معصية الله و انما الطاعة فی المعروف» (صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۵). ۲) قال رسول الله (ص) «ایما امیر امرته علیکم فامرکم بغير طاعة الله فلا تطیعوا فانّه لا طاعة فی معصية الله» (المصنّف، ج ۱۱، ص ۳۳۰، ح ۲۰۶۹۹). این نوع احادیث بر تمام احادیثی که اطاعت امر را مطلقاً واجب می‌دانستند، برتری داشته و اصولاً اطاعت فاجر و فاسق را که او امرشان غالباً جز بر معصیت نبوده، ممنوع می‌نماید. بنابراین بسیاری از فقهای اهل سنت عدالت را شرط کرده‌اند از جمله ماوردی در الاحکام السلطانیة.

قاضی ابویعلی می‌گوید: «و اما اهل الامامة فتعتبر فیهی اربعة شروط: احدها ان یکون قرشیاً من الحمیم، الثانی ان یکون علی صفة من یصلح ان یکون قاضیاً من الحرّیة و البلوغ و العقل و العلم و العدالة» (الاحکام السلطانیة، ابویعلی، ص ۲۰). ابن حزم اندلسی می‌گوید: «و صفة الامام ان یکون مجتنباً عن الکبائر» (کتاب الامامیة، محلی، ج ۶، ص ۱۷۷۳). ابن خلدون در مقدمه خود در امام، چهار شرط را معتبر دانسته که از جمله آنها عدالت است (المقدمه، ابن خلدون، ص ۱۹۳). استدلالش این است که: امامت منصب دینی است و بر همه مناصبی که عدالت در آنها شرط است، نظارت دارد، قهراً مشروط بودن خود امامت به عدالت اولی است.

مؤلف کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، ضمن برشمردن شرایط امامت، شرط ششم را عدالت قرار می‌دهد، چنان که می‌گوید: «و سادساً ان یکون عدلاً» (الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۱۶). اینها و دهها موارد دیگر که دانشمندان اهل سنت در کتابهایشان عدالت را در احراز مقام امامت شرط کرده‌اند، این دسته از دانشمندان یا اساساً آن روایات را مثل فقهای شیعه جعلی دانسته‌اند و یا مطلقاتی می‌دانند که به وسیله احادیث «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» تقیید خورده‌اند.

همان‌گونه که مشاهده می‌کنید: دانشمندان و فقهای اهل سنت دو دسته‌اند: عده‌ای عدالت را شرط و عده‌ای دیگر، آن را شرط نمی‌دانند (تحقیقی پیرامون ولایت فقیه، صص ۱۵۱-۱۵۶).

۱۳. در توضیح کلام ایشان که فرموده برخورداری از علم در حد اجتهاد در جزئیات و احکام «فی النوازل و الاحکام» شاید مراد ایشان از نوازل شناخت ماهیت حوادث واقعه و موضوعات مهم باشد که هر رهبری باید نسبت به خصوصیات و لوازم آن آگاهی داشته باشد، تا بتواند احکام کلی را بر آن تطبیق کند. و مراد از «احکام» تسلط به مبانی و شناخت احکام کلی باشد. به عبارت دیگر در اول، مراد شناخت «صغریات» و در دوم مراد آگاهی به «کبریات» براساس ملکه اجتهاد باشد و روشن است که شناخت صغریات و موضوعات مسائل در مسائل سیاسی و اجتماعی از مهم‌ترین آنهاست و آنچه که در توفیق مبارک حضرت حجت(عج) وارد شده که «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة حدیثنا» (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۹) شاید مراد علم به همین حوادث و موضوعات باشد، نه علم به احکام کلی و کبریات مسائل. این نکته‌ای شایان توجه است (مبانی فقهی حکومت اسلامی، حسینعلی منتظری نجف آبادی، مترجم، محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، ج ۲، ص ۱۲).

۱۴. ایشان در ادامه می‌گویند: اما در اینکه علم از شرایط رهبر است، روشن است؛ چرا که خلیفه مسلمانان در صورتی که عالم به احکام خداوند باشد، می‌تواند دستورات وی را اجرا کند و اگر عالم به این مسائل نباشد، مقدم داشتن او برای انجام مسئولیت صحیح و جایز نیست، در علم نیز کمتر از اجتهاد کفایت نمی‌کند؛ چرا که تقلید یک نوع نقص و کمبود است و منصب امامت اقتضای کمال در همه اوصاف و احوال را دارد.

۱۵. در این آیه مراد از برگزیده شدن توسط خداوند، یا گزینش تشریحی است؛ به این معنی که خداوند طالوت را رسماً و شرعاً حاکم و رهبر آنان قرار داد، یا گزینش تکوینی است؛ بدین معنی که خداوند در تکوین، توان علمی و جسمی طالوت را برتر از دیگران قرار داد و جوهره رهبری را در وجودش به ودیعت نهاد، به گونه‌ای که به طور طبیعی، توان رهبری دیگران

را دارا بود که جملات بعدی (گسترش علم و جسم)، بیان علت برگزیدن وی می‌باشد. در هر صورت طبق هردو معنی از آیه استفاده می‌گردد که علم و آگاهی از شرایط رهبری و حکومت است.

۱۶. این شرط در کتابهای فقهی شیعه در مباحث شرایط قاضی و در کتابهای علمای اهل سنت در مباحث شرایط والی و حاکم درج گردیده است. منتظری می‌نویسد: اینکه ما امامیه شرط بلوغ را جزء شرایط قطعی رهبری نیاوردیم، به آن جهت است که در برخی از کتب به موضوع بحث، به عنوان امامت وارد شده و ما قائل به اشتراط بلوغ در امام نیستیم، همان‌گونه که در پیامبری نیز این اعتقاد را داریم. چنان که حضرت عیسی و حضرت یحیی و نیز امامانی همچون امام جواد(ع) و حضرت امام زمان(ع) در کودکی به نبوت و امامت منصوب گردیدند و همین دلیل روشنی است بر اینکه بالغ بودن، شرط نبوت و امامت نیست، مگر اینکه گفته شود پیامبری پیامبر و امامت دوم معصوم اموری استثنایی است و به صورت اعجاز انجام می‌پذیرد و دلیلی برای موضوع بحث فقهی ما که سخن از افراد معمولی است که لازم است در زمان غیبت زعامت امت را به دست گیرند، نمی‌تواند باشد. از طرف دیگر کودک دارای استقلال اجتماعی نیست و حکم تکلیف متوجه او نمی‌باشد و به حکم شرع، سرپرستی او نیز به عهده ولی امر است، بر این اساس شایستگی قضاوت و امامت را ندارد گرچه سایر شرایط رهبری را دارا باشد. از این امور صحیح‌تر این است که بالغ بودن را جزء شرایط رهبری به حساب بیاوریم. چنانچه در قضاوت نیز جزء شرایط قاضی محسوب می‌گردد (همان، ج ۲، صص ۱۴۲ و ۱۴۳).

۱۷. شرطیت عقل برای حاکم از بدیهیات بوده، نیازی به استدلال و برهان ندارد؛ زیرا کسی که عاقل نباشد، چگونه می‌تواند زمام امور ملتی را در دست گیرد، بنابراین اگر حاکم و رهبر عاقلی در اثر حادثه و سانحه و یا مرضی، عقل خود را از دست بدهد، از مقام رهبری برکنار خواهد شد. باید متذکر شویم که نه تنها مجنون حق رهبری ندارد، بلکه «سفیه» نیز نمی‌تواند حاکم و رهبر مسلمانان گردد (تحقیقی پیرامون ولایت فقیه، ص ۱۴۱).

۱۸. در فقه شیعه بایی به این عنوان تاکنون گشوده نشده، اما در باب قضاوتها در ارتباط با صفات قاضی این مبحث به صورت گسترده مطرح گردیده است و حتی در آنجا ادعای اجماع بر ضرورت مرد بودن قاضی شده است. حال با توجه به اینکه قضاوت شعبه‌ای از شعبه‌های حکومت و شأنی از شئون ولایت است. شاید بتوان دلایلی ضرورت مرد بودن قاضی را در باب اصل حکومت نیز مورد استفاده قرار داد؛ چرا که اصولاً قضاوت

از شئون اولیه و ذاتیه شخص اعلم است... اما علمای اهل سنت به اتفاق آراء، مرد بودن را در باب حکومت شرط دانسته‌اند، اما در باب قضاوت نظرات متفاوتی ابراز داشته‌اند: شافعیه و مالکیه و حنابله قائل به اشتراط مرد بودن شده‌اند. اما حنفیه قائل به تفصیل شده و قضاوت را مثل شهادت به حساب آورده و گفته‌اند هر جا شهادت زنها مورد قبول باشد، قضاوت آنان نیز جایز است. محمد بن جریر طبری نیز در قضاوت، شرط مرد بودن را به طور کلی نفی کرده است (مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص ۱۰۰).

۱۹. شرط عدالت از نظر دانشمندان شیعه برای حاکم و امام مسلمانان اجماعی بوده و احدی مخالفت نکرده است. وقتی در بینش فقهای شیعه در قاضی که تنها زمام امر قضاوت را در دست دارد و حتی در امام جماعت یک مسجد که زمام امر نماز و بیان احکام عده‌ای از مسلمانان را در دست دارد، عدالت شرط است، پس در شخصی که بخواهد زمام امور مسلمانان را در تمام جوانب در دست گیرد، به طریق اولی شرط خواهد بود. در قرآن و روایات، در این زمینه آن قدر تأکید شده است که برای هیچ منصفی جای تردید باقی نمی‌گذارد که عدالت در حاکم و ولی امر مسلمانان شرط بوده و اطاعت فاسق و جانی حرام و مخالفت او تا حد سرنگون شدنش بر مسلمانان واجب است (تحقیقی پیرامون ولایت فقیه، صص ۱۵۶ و ۱۵۷).

۲۰. یکی از شرایطی که فقهای شیعه برای امام و والی شرط کرده‌اند، طهارت مولد یعنی حلال‌زاده بودن است و برای زنازاده چنین حقی را قائل نبوده و او را لایق مقام قضاوت و امانت ندانسته‌اند، ولی فقهای اهل سنت در کتبشان طهارت مولد را به عنوان یکی از شرایط ضبط نکرده‌اند. البته ما دلیل خاصی برای اینکه ولد الزنا لایق مقام قضا و یا امامت و رهبری نیست، نداریم بلکه از خصائص و حالاتی که برای او در روایات نقل شده، می‌توان استفاده کرد که زنازاده لایق مقام رهبری نیست. به عنوان نمونه گفته شده که زنازاده حق امامت جماعت را برای مسلمانان ندارد و یا شهادتش در محکمه مورد پذیرش نیست، کسی که در بینش اسلامی چنین حالتی را داشته باشد، قطعاً لایق مقام رهبری و امامت غیر نخواهد بود (همان، ص ۱۶۶).

۲۱. حاکم اسلامی باید مجتهد، اسلام‌شناس و فقیه در احکام و مقررات الهی باشد. پس رهبری شخص ناآگاه به اسلام و مقررات آن و یا آگاه به آن به صورت تقلید صحیح نیست. به این معنی علاوه بر حکم عقلی و سیره عقلا، آیات و روایات نیز دلالت دارند (ر.ک: مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص ۵۵).

۲۲. از نظر شیعه، یکی از شروط حاکم اسلامی، قدرت و تدبیر رهبری یا «حسن الولاية» است. مدیریت و توان اداره





امور جامعه بر چند چیز متوقف است: ۱) استعداد ذاتی وی بر انجام این مسئولیت که در اصطلاح به آن «شم سیاسی» می‌گویند؛ چرا که مردم در استعداد علاقه نسبت به کارهای مختلف متفاوتند. ۲) احاطه به کیفیت و فنون اجرای کار و اطلاع بر خواستها و نیازمندها و روحیات جامعه و آگاهی از شرایط زمان و محیط تحت مسئولیت خود. ۳) شجاعت ذاتی و قوه اراده و قاطعیت در تصمیم‌گیری به گونه‌ای که بتواند در مسائل مهم با قاطعیت تصمیم‌گیری نموده و احساس ناتوانی نکند؛ زیرا چه بسا سیاستمدار مطلع و آگاهی که به خاطر ضعف روحی از اعمال اراده و تصمیم‌گیری در شرایط حساس ناتوان باشد. ۴) سلامت حواس و اعضای نظیر گوش و چشم و زبان و اعضای رئیسه دیگر که مربوط به کار او می‌شود و یا اینکه فقدان آنها موجب نفرت و انزجار مردم و مانع از تأثیر حکم او بین دیگران می‌گردد؛ زیرا برای اداره کشور به تجربه و تحلیل و ادراک مسائل سیاسی، پیگیری نیازمندیهای جامعه و سخنرانی و خطابه برای مردم و چه بسا به قیام و حرکت شخص رهبر نیاز افتد که رهبر باید در ایفای مسئولیت خود از این توانایی برخوردار باشد.

تعبیر «حسن ولایت» و نیز «قوه و قدرت» که در برخی روایات آمده بهترین تعبیری است که همه این ویژگیها از آن استفاده می‌شود که به عنوان یک شرط قلمداد شد (همان، ج ۲، ص ۸). ۲۳. شرط دیگر حاکم اسلامی این است که از آلودگی به خصلتهای ناپسندی نظیر بخل، طمع، حرص، سازشکاری و جاه‌طلبی به دور باشد؛ چرا که والی بر جان و مال مسلمانان مسلط می‌گردد و طبعاً از وی انتظار می‌رود در قبض و بسطها و کردار و اخلاق، رعایت مصالح امت اسلامی را بنماید. اما وجود این خصلتهای ناپسند گرچه به حدی باشد که ضرر به عدالت رهبر نزند، حاکم را از ایفای چنین مسئولیتی باز می‌دارد (همان، ج ۲، ص ۹۱).

۲۴. بیشتر کسانی که از علمای اهل سنت در باب امامت و رهبری مطالبی را به رشته تحریر درآورده‌اند نظیر: ماوردی، ابویعلی، نووی، صاحب الفقه علی المذاهب الاربعه و دیگران قریشیت (سید بودن) را به عنوان یک شرط در رهبری به شمار آورده‌اند. حتی بسیاری از آنان ادعای اجماع و اتفاق بر آن نموده‌اند. اما این خلدون و بعضی دیگر آن را شرط نمی‌دانند. اما از نظر شیعه امامیه که قائل به نص در امامت ائمه دوازده‌گانه است، قریشی بودن دوازده امام(ع) که همه از فرزندان هاشم و از قریش می‌باشند، قطعی و مسلم است و هیچ تردیدی در آن نیست. اما در زمان غیبت شرط قریشی بودن برای رهبری اسلامی نیست و بلکه به نظر ما شرط نبودن آن، مسلم است، به خصوص اگر قائل شویم که در زمان غیبت، فقها از جانب

ائمه معصومین(ع) و برای حکومت و ولایت منصوب می‌باشند؛ چرا که در این صورت رهبری ولایت آنان نظیر ولایت مالک اشتر از جانب امیرالمؤمنین(ع) در صدر اسلام می‌باشد (همان، ج ۲، ص ۱۴۸).

۲۵. جمعی از دانشمندان و اساتید جامع الازهر مصر، از جمله عقیف طباره نیز نوشته‌اند: قریشی بودن خلیفه به عنوان شرط که ماوردی آن را ذکر کرده، مورد اختلاف است؛ زیرا نصی که این مطلب را ثابت کند، صحت آن به ثبوت نرسیده است. علاوه بر این، این شرط با نصوصی که امتیازات نژادی را نفی کرده است، تعارض و تضاد کلی دارد. اگر روایتی هم درباره این شرط وجود داشته باشد، مربوط به زمان بعد از رحلت پیامبر(ص) بوده که در آن هنگام قبیله قریش، نه به عنوان نژاد، بلکه به عنوان مرکز قدرت منطقه، از چنان نیرویی برخوردار بوده‌اند که هر خلیفه قریشی، به وسیله پشتیبانی این قبیله قدرتمند می‌توانست کاملاً بر اوضاع مسلط گردد و احکام اسلامی را اجرا نماید. به نظر می‌رسد دانشمندان نامبرده، توضیح فوق را از المقدمه ابن خلدون دریافت نموده باشند (ولایت فقیه از دیدگاه اهل سنت، ص ۵۷).

۲۶. یعنی مجتهدی که به تمام احکام تمام مذاهب تسلط کامل داشته باشد.

۲۷. به علت نارسا بودن، این مطلب به صورت کامل تر از کتاب ختم نبوت شهید مطهری در اینجا آورده شده است (ختم نبوت، مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵ ش، ص ۷۱).

۲۸. لازم به ذکر است که در مذهب شیعه، شرط قریشی بودن در مورد ائمه معصومین معتبر است، اما در مورد ولی فقیه لزومی ندارد. همچنین بدیهی است که با توجه به گذشت زمان طولانی از عصر پیامبر(ص) ملازمه‌ای بین قریشی بودن و طهارت مولد نیست.

۲۹. از آنجا که نویسندگان علمای اهل تسنن است، این مطالب بر اساس مذهب اهل سنت بیان شده و مورد قبول علمای شیعه امامیه نمی‌باشد.

۳۰. دیدگاه اهل سنت، در مقایسه با دیدگاه قانون جمهوری اسلامی، نکته ظریفی به دست می‌دهد و آن اینکه در حال حاضر، آنچه واقعیت یافته است، هماهنگی دیدگاههای شیعه و سنی می‌باشد که در این مقطع، شیعه و سنی، در انتخاب رهبر متفق القولند. شیعه و سنی، اختیارات رهبر را که برخی تحت نام ولایت فقیه و برخی تحت نام «خلافت مجتهد» نام می‌نهند، همانند هم پذیرفته‌اند. برخلاف نظر بعضی از منحرفان، اهل سنت نیز معتقد به یکی بودن رهبر هستند و اینکه از شورا به عنوان حکومت و رئیس حکومت نام می‌برند، نظر شخصی است و شیعه و سنی، معتقد به وجود مجلس شورا در کنار رهبر،